



ضمیمه

از میان آثار منصور حکمت



- * طلوع خونین نظم نوین جهانی بهمن ۶۹
- * درباره بحران خاورمیانه مهرماه ۶۹
- * جنگ، تئوری و "تئوری جنگ" آبان ۱۳۵۹
- * در ستایش سکوت آذر ۱۳۷۴
- * درباره جنگ در خاورمیانه بهمن ۱۳۶۹
- * نامه سرگشاده به کادرها، اعضا و هواداران انقلابی
- * "سازمان رزمندگان آزادی طبقه کارگر" آذر ۱۳۵۹
- * تفاوت جنگ در افغانستان با جنگ سال ۹۱ با عراق، ۱۲ دسامبر ۲۰۰۱
- ۲۱ آذر ۱۳۸۰



مصاحبه کورش مدرسی با
نشریه پرسش شماره ۲
تابستان ۱۳۷۸:

در باره بمبارانهای عراق
توسط آمریکا

حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست

Worker-communist Party of Iran
Hekmatist



کمونیست

فروردین ۱۳۸۵ - آوریل ۲۰۰۶

Mahane



سردبیر: ایرج فرزاد

یادداشت سردبیر

در باره مطالب این شماره ضمیمه ماهانه

همانطور که ملاحظه میکنید، این شماره ضمیمه کمونیست ماهانه به مباحث و نوشته و مقالاتی از منصور حکمت و کورش مدرسی و مباحث مربوط به "جنگ" اختصاص یافته است.

انگیزه انتخاب من برای این مطالب، بدست دادن روش و سیاستی اصولی و مسئولانه در قبال خطر احتمال جنگ و درگیری نظامی است که به بهانه مساله "انمی" بین جمهوری اسلامی و آمریکا، بالای سر جامعه ایران آویزان شده است. آنچه در این نوشته ها باید مورد توجه قرار بگیرند، الزامات فاکتها و اتفاقات و شرایط مشخصی است که چه در جنگ ایران و عراق و چه در جنگ سال ۹۱ آمریکا و "متحدین" با عراق و نیز ادامه جنگ و میلیتاریسم و سیاست اشغال در عراق کنونی و یا تحولات یوگوسلاوی پیشین طرح شدند و روی دادند، بلکه شیوه و متد و سیاست و تاکتیک برخورد با هر یک از این جنگها و اتخاذ یک سیاست روشن و واقع بینانه و تحلیل مارکسیستی روندهای پایدار تری است که در ورای جوانب صوری اتفاقات و یا تفاسیر سطحی و ژورنالیسم رسمی جهان بورژوائی نهفته اند. این متدها و روش تحلیلی "توجیهات" و پوشش و بهانه های تبلیغاتی این جنگها را کنار میزنند و حقایق را که منافع طرفین این جنگها و مبانی دکتربینها و سیاستهایی از نوع نظم نوین و ضربه پیشگیرانه و جنگ با "محورهای شرارت" تعقیب میکنند، را از دل گرد و خاکهای تبلیغاتی و جنگ تبلیغاتی و تفاسیر ژورنالیسم بورژوائی بیرون میکشند. پاسخ کوتاه و موجز منصور حکمت به سوال تفاوت بین جنگ اول خلیج و جنگ افغانستان، گوشه ای از عمق و تیزبینی در تشخیص روندهای جنگهای متفاوت است.

در میان این مقالات و نوشته ها، از جمله نوشته ای از منصور حکمت با عنوان در ستایش سکوت، بحثی پیرامون سناریو

در صفحه ۲

آزادی، برابری، حکومت کارگری!

طلوع خونین نظم نوین جهانی جنگ آمریکا در خاورمیانه

خودفربیی و خودپرستی قومی اروپایی - آمریکایی بیبوندیم. بیاید در شوق و ذوق کودکانه "مخبرین بیطرف" و مفسرین تلویزیونی "متخصص" مان، در بازیهای جنگی کامپیوتری جدیدشان در عالم واقعی، سهیم شویم.

یا شاید هم نه. بجای این بهتر است خود را از مفروضات و توجیهاتشان خلاص کنیم و به مسائل واقعی این جنگ توجه کنیم. این جنگ بر سر دموکراسی و دیکتاتوری نیست. کشتن و معلول کردن هزاران تن از مردم عراق و خراب کردن خانه و مدرسه و کارخانه‌شان بر سرشان برآستی روش مهوعی برای نجات آنها از ستم سیاسی است. این جنگ ربطی به جلوگیری از محروم شدن غرب از نفت ندارد. تملک نفت بازهم بیشتر برای کسی که قصد فروش آن را نداشته باشد بیمعناست. این جنگ بر سر حراست از قوانین بینالمللی نیست. با علم به پیشینه خود این مجریان قانون، از هیروشیما و ویتنام تا گراناذا و نیکاراگوئه، چنین ادعایی را نمی توان جدی گرفت.

اینها معضلات واقعی این جنگ نیستند. اینها درست همانند که هستند: تبلیغات جنگی. سرنخ‌های کلیدی برای درک علل واقعی این درگیری را باید در اشارات بظاهر بی آزار جرج بوش به یک "نظم نوین جهانی" و خواست پذیرفته نشده صدام حسین مبنی بر ایجاد "پیوند" (میان عاقبت کویت با حل مساله فلسطین) جستجو کرد.

نظم نوین جهانی

درگیری امروز در خلیج صرفاً یکی از جلوه‌های تضادها و ایهامات موجود در مناسبات بین‌المللی پس از جنگ سرد است. با سقوط بلوک شوروری در نیمه دوم دهه هشتاد، ساختار پیشین قدرت در سطح بین‌المللی نیز، که بر تقابل نظامی، سیاسی و بدرجه کمتری اقتصادی، دو بلوک غرب و شرق مبتنی

با آنچه در خلیج می‌گذرد و با روایتی که رسانه‌ها از آن بدست می‌دهند الحق که باید از اینکه دنیای امروز دنیای دورویی، اخلاقیات دلبخواهی و معیارهای دوگانه است شکرگزار باشیم. تصور کنید اگر بنا بود همه قطعنامه‌های سازمان ملل با همین درجه عزم و قاطعیت به اجرا در آیند چه آشوبی بپا می‌شد. تجسم کنید که فقط برای نمونه چند هزار تن بمب می‌بایست بدلیل اشغال سرزمینهای فلسطینی و رفتار ضد انسانی با مردم فلسطین روی اسرائیل ریخته می‌شد، یا روی آفریقای جنوبی، بخاطر امتناعش از برسمیت شناختن هویت انسانی اکثریت ساکنینش، یا روی خود آمریکا، برای چندین دهه ارباب بی‌وقفه بشریت. تصور کنید که از کار انداختن سلاحهای نابودی جمعی که در آمریکا، شوروی، چین، فرانسه، انگلستان، اسرائیل و هر کشوری که وسعش می‌رسد انبار شده است به چند فقره پرواز جنگنده‌ها و بمب افکن‌ها و شلیک چند موشک کروز نیاز می‌داشت. فکر کنید اگر واقعا بنا بود از کنترل انحصاری نه فقط بر نفت، بلکه همچنین بر گندم، تکنولوژی، اطلاعات، دارو و غیره جلوگیری کنیم چه جنگهایی می‌بایست برپا شود. اگر بنا بود همه دیکتاتورهای محاصره شوند چه تعداد کشتی لازم می‌شد. اگر بنا بود همه جنایتکاران جنگی، مستقل از نژاد و عقیده و ملیت و آداب معاشرتشان محاکمه شوند به چه تعداد قاضی و سالن دادگاه نیاز بود. تصور کنید که اقدام برای رام کردن همه ابرقدرت‌های دست به ماشه در سطح جهانی و منطقه‌ای محیط زیست را با چه خطرات عظیمی روبرو می‌کرد. و بالاخره هزینه مالی اینها را در نظر بگیرید. هیچ ژاپن و عربستان سعودی‌ای نمی‌توانست آنقدر پول رو کند. واقعا کابوسی می‌شد. همینطور که هست خوب است، امن‌تر است. بیاید به کارناوال

سیاه، وجود دارد. تحولات رواندا، وقایع خونین یوگوسلاوی و ساختن گورهای دسته جمعی بر بستر پاکسازیهای قومی و دستگاه و آپارات قوم‌سازی، اوضاع بشدت خوفناک زندگی انسان در "جامعه" عراق (اگر حتی بتوان دیگر عراق را جامعه نامید)، اتخاذ یک سیاست روشن، واقع بینانه و قاطع و شفاف در مقابل با خطری که کابوس سناریو سیاه را بر فراز سر جامعه ۷۰ میلیونی ایرانی به پرواز در آورده است، و در برابر کیسه‌ای که انواع دستجات قوم پرست و باندهای اسلامی در دل تهاجم نظامی آمریکا به ایران دوخته اند، ضروری ساخته است.

در این مقالات انتخابی همچنین نامه‌ای سرگشاده از طرف منصور حکمت به صفوف سازمان رزمندگان را میخوانید. این نامه در سال ۵۹ نوشته شده است. مستقل از فاکتورها و وقایع و اتفاقات مشخص مربوط به جنگ ایران و عراق، این نامه نسبت به یک سیاست غلط، یک لاقیدی سیاسی و یک سری دگمهای مجرد و خشک و نامربوط به جنگ ایران و عراق و بی‌مبالائی تئوریک و تحلیلی که موجب سردرگمی و اغتشاش و در نهایت یاس و سرگردانی طیفی که در یک سازمان چپ و مدعی کمونیسم متشکل بودند، و تعداد قابل توجهی از انسانهای شریف و انقلابی را به تباهی کشاندند، هشدار میدهند. احکام این نامه سرگشاده و هشدار در باره گرایشات "آنارکو پاسیفیستی" و "سوسیال شوونیستی" که ما اکنون نیز در قامت احزاب مدعی چپ و کمونیسم به عینه مشاهده میکنیم، خطر سردرگمی و اغتشاش فکری و سیاسی و در نتیجه دنبالچه شدن یک سوی این تقابل، را دوباره گوشزد میکنند.

مقاله تفصیلی "جنگ، و تئوری جنگ" به جنگ دنباله رویها از نبرد "مواضع" سازمانها و گروههای غیر اجتماعی و لزوم دست نشان کردن یک تاکتیک مارکسیستی در قبال جنگ ایران و عراق رفته است. این مقاله از جمله در ضرورت تبیین علل پایه‌ای تر جنگ‌ها و بیرون کشیدن تاکتیکهای مشخص به جای تکرار مقولات انتزاعی در باره جنگ بطور کلی تاکید میکند که:

"نتایج عملی تاکتیکهای انحرافی، یعنی تقویت رژیم جمهوری اسلامی توسط سوسیال شوونیست‌ها و آب ریختن به آسیاب اپوزیسیون امپریالیستی توسط آنارکو - پاسیفیست‌ها، و لاجرم فرستادن پرولتاریا به دنبال بورژوازی از هر دو سو، آنقدر اسفبار خواهد بود که جنبش کمونیستی را به نقد عینی از لاقیدی تئوریک خود، و بی توجهی اش به اصول برنامه و تاکتیک پرولتری، بکشاند."

مطالعه دقیق این نوشته‌ها را لازم میدانم، چه، کمونیسم ایران و ما حکمتیست‌ها در مقابل مخاطراتی که با وقوع جنگ به مراتب ویران کننده تری، به جامعه ایران و منطقه و حتی جهان نزدیک میشود، چاره‌ای نداریم جز اینکه باید چشم انداز روشنی ترسیم کنیم و در برابر جنگ احتمالی بین جمهوری اسلامی و اسلام سیاسی و آمریکا یک لنگر دفاعی و سد عبور ناپذیر و راه برون رفت نشان دهیم. این نوشته‌ها میتوانند کمکی باشند تا سرنوشت فاجعه باری که با تحلیل‌های سطحی و لاقیدی و بی‌مبالائی و عامیگری "تئوریک" اذهان جمعی از انسانهای مدعی چپ را هدف گرفته است، و در نتیجه به هر درجه‌ای سم بیهوشی را به بدن جامعه تزریق میکنند تکرار فجایع انسانی پیشین واقعه‌ای عادی و "محتوم" نباشند. کمونیسم ایران مجبور است در باره دلایل ریشه‌ای تر بحران و تشنج روابط جمهوری اسلامی و دولت آمریکا و غرب به کرات توضیح بدهد و از تبدیل شدن هر اندازه ممکن از انسانها به زائده نیروهای دو طرف این جنگ جلوگیری کند. این نوشته‌ها باید بتوانند چشمها را بر واقعیت هر اندازه تلخ بگشایند و راه حل عاجل و فوری پیش پای جامعه و انسانیت بگذارند. تاسف خوردن و کفایت به نقش ناظر ناتوان و بی‌گناه صحنه‌های فجیع زیر و رو کردن شیرازه مدنیت جامعه ایران، دیگر نه تکرار صرف یک اشتباه، که فاجعه خواهد بود.

مقالات و نوشته‌های منصور حکمت از سایت آرشیو آثار منصور حکمت، به سرپرستی خسرو داور، و منتخب آثار یک جلدی منصور حکمت، و نوشته کورش مدرسی از مصاحبه با نشریه پرسش شماره ۲ در تابستان ۱۳۷۸ بر گرفته شده اند.

۵ آوریل ۲۰۰۶

اساس سوسیالیسم انسان است سوسیالیسم جنبش بازگرداندن اختیار به انسان است!

بود، فرو ریخت. در حالی که رسانه‌های جمعی و مفسرین سیاسی در غرب آنچه را که سقوط کمونیسم می‌نامیدند جشن می‌گرفتند و آینده‌ای مشحون از صلح و صفا تحت سلطه بلامنازع بازار پر افتخار را وعده می‌دادند، برای هر ناظر هوشیار مسلم بود که دنیای پس از جنگ سرد مملو از تقابل‌ها و تنش‌های جدی اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیکی خواهد بود. تفسیرهای سیاسی در غرب معمولاً به مسائلی نظیر وضعیت بی‌ثبات و متحول در شوروی و اروپای شرقی، شکاف "شمال و جنوب"، محیط زیست، کشمکش‌های منطقه‌ای و نظایر اینها خیره می‌شوند - مسائلی که ظاهراً در خارج مرزهای غرب "متمدن" و "دموکراتیک" ریشه دارند. اینها قطعاً بخشی از معضلات دهه ۹۰ را تشکیل می‌دهند. اما مصاف اصلی، و معضل محوری در هر کوششی برای شکل دادن به یک "نظم نوین"، در خود غرب نهفته است. سقوط شرق همچون مترادف با زوال غرب بعنوان قطب مقابل آن است. یعنی زوال آن موجودیت اقتصادی، سیاسی، نظامی و ایدئولوژیکی که برای محاصره و شکست بلوک شوروی پس از جنگ دوم جهانی حدادی شده بود. غرب، چه بعنوان یک مفهوم و چه بعنوان یک واقعیت اقتصادی - سیاسی، بر مبنای هژمونی و یا به اصطلاح "نقش رهبری" ایالات متحده بنا شده بود. حفظ این نقش، و یا حتی گسترش آن، در دنیای متحول سیاست پس از جنگ سرد، چکیده دورنمای آمریکا برای "نظم نوین جهانی" است.

تا قبل از بحران اخیر در خاورمیانه بنظر می‌رسید که چنین دورنمایی فاقد محمل عملی برای تحقق خویش است. عروج ژاپن و آلمان غربی بعنوان قدرتهای عظیم اقتصادی، حرکت بسوی وحدت اروپا و تحقق عملی وحدت دو آلمان، چرخش سیاسی در کشورهای اروپای شرقی به نفع راست طرفدار بازار، و بالاخره گشوده شدن اقتصادی و سیاسی خود شوروی بروی غرب، غرب قدیم را از هر لحاظ تخریب

و تضعیف کرده بود. نه فقط نقش رهبری آمریکا، بلکه خود نهادهایی که محمل و ضامن هژمونی آمریکا بودند، نظیر ناتو، هر دم زائدتر و بیخاصیت تر بنظر می‌رسیدند. کل سیاست خارجی آمریکا جهت و تمرکز خود را از دست داده بود. حتی برخی از سر سخت‌ترین سلحشوران جنگ سرد در راست افراطی سیاست آمریکا به مدافعین انزوای طلبی تبدیل شده بودند. بحران خلیج به دولت آمریکا امکان داد تا برای معکوس کردن این روندها وارد عمل شود. جرج بوش در سخنرانی اخیر خود در اجتماع خبرگزاران مذهبی نیات آمریکا در جنگ را با شفافیت حیرت‌انگیزی بیان کرد. بگفته بوش، هدف از این جنگ "اعاده رهبری" و "قابل اتکاء بودن" آمریکاست. وقتی این هدف متحقق شود، آنگاه مسائل بین‌المللی نظیر مساله فلسطین می‌تواند در سایه "نقش رهبری کننده آمریکا" حل و فصل شود.

آمریکا به فرصتی که اشغال کویت توسط عراق ایجاد کرده بود - چنگ انداخت تا خود را بعنوان یک ابرقدرت مجدداً به کرسی بنشانند. به کمک کمپین عظیمی از تبلیغ و تحریک که توسط ژورنالیسم نوکر و مجهز در غرب، که خود محصول بی‌تفاوتی سیاسی توده‌های دهه هشتاد است، به پیش برده شد، یک شبه یک "امپراطوری شر" جدید ساخته شد. یک کشور جهان‌سومی با جمعیتی کمتر از ۱۷ میلیون، مقروض و تماماً وابسته به صدور نفت به غرب و فرسوده از جنگ هشت ساله با کشور همسایه‌اش ایران، یک خطر تهدید کننده جهانی تصویر شد. یک مساله منطقه‌ای که تحت شرایط دیگری با فشارها و مانورهای سیاسی و دیپلوماتیک پاسخ می‌گرفت، تا حدی کارزار مرگ و زندگی برای "جهان متمدن" بزرگ جلوه داده شد. اروپای قاره با تزلزل به خط شد. هلموت کوهل و میتران، چهره‌های یک اروپای بورژوازی متحد و مدعی، توسط بوش و بیکر، سمبلهای قدرت

فائقه آمریکا، به حاشیه رانده شدند. غول ژاپن به یک صندوقدار مطیع تنزل داده شد. حیاتی بودن "نقش رهبری کننده" آمریکا در نظم سرمایه‌دارانه جدید جهان به اروپا یادآوری شد.

در حالی که عراق صحنه جنگ است، مسائل محوری‌ای که باید از طریق این جنگ حل و فصل شود در درجه اول در غرب نهفته است. نمایش قدرت و "رهبری" آمریکا در منطقه قرار است ضامن حفظ موقعیت برتر این کشور در مقابل متحدین و رقبایش در غرب پس از جنگ سرد باشد - عاملی که در عین حال پیش شرط تفوق جهانی آمریکا نیز هست. اما تلاش آمریکا خلاف منطق سرمایه‌داری امروز عمل می‌کند که تجدید نظری اساسی در موازنه قدیم و شکل‌گیری آرایش اقتصادی و سیاسی بورژوازی جدیدی را ایجاب می‌کند. ماهیت شکننده "اتلاف" امروز در مقایسه با همبستگی درونی‌ای که اتحاد غرب دهها سال در مقابله با بلوک شرق از خود نشان داد محدودیت‌های تاریخی تلاش آمریکا را تاکید می‌کند.

فلسطین و کویت: پیوند

در سنگرهای مقابل، نه عراق بعنوان یک کشور یا رژیم سیاسی، بلکه ناسیونالیسم عرب بعنوان یک نیروی منطقه‌ای را می‌یابیم - حریف دیگری در کشمکش برای شکل دادن به نظم جدید. این ناسیونالیسم خلق‌گرایانه و ضداستعماری قدیم نیست، بلکه پرچم بورژوازی عرب پس از اوپک است. مبارزه جویی این ناسیونالیسم از استیصال فقرای عرب یا مصائب مردم فلسطین مایه نمی‌گیرد، بلکه حاصل امکانات مادی‌ای است که بر روی دولتهای بورژوازی عرب برای بهبود موقعیت‌شان در اقتصاد جهانی و ساختار منطقه‌ای و بین‌المللی قدرت گشوده شده است. تقابل و موازنه قدیم بین شرق و غرب مدتها چنین انتظاراتی را عقیم گذاشته بود. نفوذ

غرب در خاورمیانه بر اسرائیل و ایران، بعنوان ستون‌های سیاست محاصره شوروی، متکی بود. حتی دولتهای عربی طرفدار غرب، اردن، عربستان سعودی و بعدها مصر، قادر به برقراری چنان پیوند اقتصادی و سیاسی فشرده‌ای با غرب که اسرائیل و ایران زمان شاه از آن بهره‌مند بودند و شرط ضروری توسعه سرمایه‌داری و پیشرفت تکنولوژیکی محسوب می‌شد نبودند. بعلاوه مدتها قبل از سقوط نهایی بلوک شرق دیگر روشن شده بود که این بلوک از ارائه هرگونه چهارچوبی برای رشد اقتصادی در کشورهای منطقه نفوذ خود ناتوان است. اما مادام که ملاحظات وسیع‌تر جهانی غرب را به اسرائیل گره می‌زد، اینکه کشورهای عربی، با جمعیتی ۵۰ برابر اسرائیل و منابع وسیع اقتصادی، نفت و نیروی کار، در صحنه سیاست بین‌المللی و اقتصاد جهانی نفوذی بهمان درجه موثر بدست بیاورند ممکن نبود. و اینجا پیوند غیر قابل انکار جنگ اخیر با مساله فلسطین آشکار می‌شود. مستقل از اینکه سران عرب سرسوزنی بفرکر مصائب مردم فلسطین هستند یا خیر (که عموماً نیستند)، مساله فلسطین به شاخص برخورد غرب و آمریکا به جهان عرب تبدیل شده است. اسرائیل و مساله فلسطین مانع جوش خوردن اقتصادی و سیاسی کامل جهان عرب با غرب است. بقول عرفات، اعراب می‌خواهند با غرب باشند اما "نه بعنوان برده بلکه بعنوان شریک". مصر کوشید تا از طریق فاصله گرفتن از امر پان عربیسم و رسیدن به توافقی جداگانه با اسرائیل به این هدف برسد. این استراتژی شکست خورد. ناسیونالیسم میلیتانت می‌خواهد با نمایش قدرت به همین هدف برسد. با غرب می‌جنگد تا با شرایط مناسب‌تری به آن ملحق شود.

اشغال کویت توسط عراق در بدو امر یک اقدام نظامی سرراست عراق برای رسیدن به اهداف کشوری خویش بود. بهترین سناریو از نظر عراق یک الحاق بی‌سر و صدا

مرگ بر جمهوری اسلامی! **زنده باد جمهوری سوسیالیستی!**

و بدون عواقب فوری در منطقه بود. اما هنگامی که این حرکت با مقاومت شدید غرب روبرو شد، اقدام عقیم‌مانده عراق بعنوان خدمتی به آرمان وسیع‌تر و منطق‌های توسط ناسیونالیسم عرب در آغوش گرفته شد.

درک اینکه چرا ناسیونالیسم عرب میدان عمل خویش را وسیع‌تر می‌بیند و چرا یک جنگ نابودکننده هنوز می‌تواند یک پیشروی سیاسی محسوب شود دشوار نیست. سقوط بلوک شوروی اهمیت استراتژیکی اسرائیل برای غرب را کاهش داده است. روزی که واقعیات اقتصادی و مردم‌شناسانه منطقه خود را به سیاست غرب تحمیل کنند دور نیست. تغییر جغرافیای سیاسی کهنه جهان، همچنانکه از رویدادهای اروپا، شوروی، یمن و کره پیداست، امر محتوم است. تقسیم بین‌المللی قدرت میان دول بورژوازی ناگزیر باید مورد تجدید نظر قرار بگیرد و قطب‌های اقتصادی و سیاسی جدیدی که در نتیجه توسعه تکنولوژی و بین‌المللی شدن سرمایه، خارج از قلمروهای سرمایه‌داری پیشرفته ظهور کرده‌اند را در بر بگیرد. موازنه خشکی که توسط

قطب بندی قدیم شرق و غرب ایجاد شده و ابقاء می‌شد در هم شکسته است. نیروهای رو به عروج در سطح منطقه‌ای می‌توانند به اینکه با عمل قاطعانه بر سرنوشت خویش تاثیر بگذارند امیدوارتر باشند.

برخی از اهداف ناسیونالیسم میلیتانت عرب فی‌الحال متحقق شده است. نتیجه نظامی جنگ هرچه باشد، تغییرات فاحشی در منطقه به ضرر اسرائیل هم اکنون در جریان است. ادامه روند فعلی بهبود مناسبات آمریکا و اسرائیل، که تحویل پول و موشک به اسرائیل نشانه آن است، در آینده دشوار بنظر می‌رسد. با پایان جنگ فشار غرب، و یابهر حال اروپا، بر اسرائیل شدت خواهد گرفت. ناسیونالیسم عرب تا همینجا توانسته است برسمیت شناسی و زنه اقتصادی و سیاسی جهان عرب را به غرب تحمیل کند. تا همینجا غرب خود را به سازشهایی بر سر مساله فلسطین متعهد کرده است که تا دیروز سابقه نداشت. بعلاوه فواید جنبی ای هم وجود داشته است. در خاورمیانه ناسیونالیسم ابتکار عمل را از پان اسلامیسیم بازپس گرفت. اسلام به نقش

درجه دوم خود در سیاست جهان عرب، بعنوان یک ابزار بسیج در خدمت عمل سیاسی ماهیتا ناسیونالیستی، رجعت داده شد. کشمکش اخیر کمک کرده است که حتی در ایران پرونده جناح پان‌اسلامیستی حزب الله بسته شود. برای خود عراق نفس بقاء، پس از یک مقاومت نظامی آبرومندانانه، یک پیروزی سیاسی، و در دراز مدت حتی نظامی، محسوب می‌شود. اشغال عراق توسط آمریکا و یا حتی حضور نظامی دراز مدت آمریکا در منطقه قطعاً جنگ حاضر را به ویتنام دومی برای این کشور تبدیل می‌کند. وضعیتی که به احتمال قوی به شکاف در اتحاد غرب و انزوای آمریکا از اروپای قاره خواهد انجامید. سوای این حالت، موقعیت عراق بعنوان یک کشور دین‌فوذ در جهان عرب تحکیم خواهد شد.

این جنگ باید متوقف شود

این جنگ باید متوقف شود، در درجه اول به دلیل توحشی که به نمایش می‌گذارد. این جنگ تا هم اکنون هزاران بیگناه را قربانی کرده است. کل ایده بمباران با "دقت جراحی" یک افسانه است. یک کشور به تمامی با بمب

کوئیده شده است. مردم از کوچک و بزرگ با بمب و موشک به قتل می‌رسند و یا از نبود آب و برق و دارو و بهداشت جان می‌دهند. فجایع این جنگ برای مردم بیگناه و غیر نظامی عراق نمی‌تواند تا ابد توسط رسانه‌های غربی سرپوش گذاشته شود. وقتی حقایق برملا شوند، که دارد بتدریج چنین می‌شود، بشریت شرمسار خواهد شد.

این جنگ باید متوقف شود، به دلیل عقب‌گرد سیاسی، فرهنگی و اخلاقی‌ای که به کل جهان تحمیل می‌کند. نشانه‌ها فی‌الحال در دست‌اند. دخالتگری نظامی ابرقدرتها، شوونیسم ملی، نژادپرستی، میهن‌پرستی، تعصب مذهبی، تروریسم و ژورنالیسم نوکر، اینها گوشه‌ای از نیروهای سیاهی هستند که با این جنگ افسار گسیخته‌اند. اینها مشخصات واقعی آن به اصطلاح "نظم نوین جهانی" هستند که دارد شکل می‌گیرد.

منصور حکمت

از نشریه کارگر امروز شماره ۱۰

بهمن ۱۳۶۹، فوریه ۱۹۹۱

اصل مقاله به زبان انگلیسی است.

درباره بحران خاورمیانه

مصاحبه با نشریه کمونیست، نشریه حزب کمونیست ایران،

شماره ۵۹ - مهرماه ۶۹

گمونیست: تحلیل دفتر سیاسی از بحران کنونی خاورمیانه و علل و زمینه‌های آن چیست؟

میدهند گویا مساله بر سر اشغال کویت توسط عراق و عواقب بعدی آن از نظر عرضه نفت به غرب و یا سرنوشت خارجیان در منطقه است. البته تحلیل‌های تخصصی‌تر خودشان هم ابعاد عظیم‌تر این بحران و مخاطراتی که از این مجرا کل جهان را تهدید میکند منعکس میکند. اشغال کویت توسط عراق از قاعده عمومی مناسبات دولتها در سرمایه‌داری معاصر خارج نبوده است. این اولین باری نیست که یک

منصور حکمت: بدوا باید خود بحران را معنی کرد. قرار است درباره علل و زمینه‌های چه واقعیتی حرف بزنیم؟ ژورنالیسم غربی و دولتهای غربی درگیر در این ماجرا لاقول در تبلیغات عمومی‌شان تصویر محدود و گمراه‌کننده‌ای از این بحران بدست

برای حل و فصل معضلاتی بسیار بنیادی‌تر عمل کرده است. اظهار نظر درباره بحران خاورمیانه و موضعگیری در قبال آن یعنی معطوف شدن به این مسائل محوری و به سیر آتی این اوضاع. بهر حال صورت مساله رابطه عراق و کویت نیست. بلکه صف‌آرایی جهانی‌ای است که بدلیل این واقعه صورت گرفته است و موقعیت انفجار آمیزی که به این اعتبار دنیا را تهدید میکند

این واقعه را باید در متن تحولات جهان بعد از جنگ سرد و در متن شرایط پس از اضمحلال بلوک شرق بررسی کرد چه اشغال کویت ←

کشور از روی منافع اقتصادی، سیاسی و استراتژیکی خود به کشور دیگری لشکر کشیده و آن را اشغال کرده است. در این مورد معین منافع اقتصادی و سیاسی دولت عراق در این اقدام کاملاً روشن است. این بحث البته میتواند مطرح باشد که چرا این اقدام در این مقطع معین صورت میگیرد، یا میتواند صورت بگیرد، که بعداً به این میپردازم. اما بهر حال باید روشن باشد که محور بحران امروز در خاورمیانه نه نقض حقوق حاکمیت کویت است و نه محدود شدن عرضه نفت به غرب و نه وضعیت خارجیان. اشغال کویت به مثابه چاشنی کوچکی برای یک انفجار عظیم در مقیاس جهانی و بعنوان مجرای

و چه موقعیت بعدی در خاورمیانه هر دو بدلیل وجود این شرایط ممکن شده‌اند تا قبل از تحولات بلوک شوروی جغرافیای اقتصادی و سیاسی جهان تحت تأثیر صفتندی دو بلوک غرب و شرق و به اصطلاح تقابل دو ابرقدرت، شکل کمابیش باثباتی به خود گرفته بود نه فقط تقسیمات سیاسی و کشوری جهان سرمایه‌داری بلکه کل روبنای فکری و سیمای ایدئولوژیکی دنیا تحت تأثیر این تقابل بین‌المللی تعریف شده بود. امروز همه این معادلات باید از نو تعریف بشوند سوالات باز و پاسخ نگرفته‌ای طرح شده است و هر کس و هر دولت و هر نیرویی به سهم خودش دارد در شکل دادن به قیافه آینده دنیا نقش بر عهده میگیرد جهان عرب جزئی از جهان بطور کلی است و آنچه امروز در آن اتفاق میافتد بهیچوجه شگفت آورتر از رویدادهای شوروی و اروپای غربی و شرقی نیست، مناسبات و معادلات گذشته دارند از هر سو مورد تجدید نظر قرار میگیرند همانقدر که جغرافیای اروپای دو سال پیش امروز کهنه بنظر میرسد، همانقدر که تقابل و حتی نفس وجود پیمانهای ناتو و ورشو در شکل سابق بیمعنا شده است، تعادل سیاسی و تقسیمات سیاسی و اداری تاکنون موجود در جهان عرب و خاورمیانه هم زیر سوال رفته است. در یک جمله میتوان گفت که با ورود جهان به دوران پس از جنگ سرد نه فقط سوالات جدید طرح میشوند بلکه مسائل قدیم نیز قالبهای جدیدی برای طرح مجدد خود پیدا میکنند و به اشکال جدیدی سر باز میکنند.

وقتی به دوسوی تقابلی که در خاورمیانه بوجود آمده نگاه کنیم فوراً

متوجه میشویم که مسائلی که دارد در این کشمکش طرح و یا حل و فصل میشود بسیار از واقعه اشغال کویت فراتر می‌رود. برای آمریکا این درگیری در خاورمیانه مجرای برای شکل دادن به ساختار سیاسی آتی جهان سرمایه‌داری در جهت حفظ موقعیت آمریکا بعنوان یک ابرقدرت است. با پایان جنگ سرد، با تحولاتی که در اروپا صورت گرفته و با حذف بلوک شوروی، موقعیت آمریکا در قبال اروپا و در سطح جهانی تضعیف شد و وحدت دو آلمان آنهم در متن یک اروپای متحد و از نظر اقتصادی قدرتمند تا حدود زیادی نقش آمریکا را در صحنه سیاست بین‌المللی به یک نقش درجه دوم تنزل میدهد واقعیتی که با افول اقتصادی آمریکا هم تناسب دارد. پیمان ناتو عملاً دارد به پدیده بیمصرفی تبدیل میشود. با این بحران اخیر پرونده آمریکا بعنوان یک ابرقدرت باز نگاه داشته میشود و فضا و امکانی برای ابراز وجود آمریکا بعنوان یک قدرت نظامی که اروپا و سایر کشورهای صنعتی پیشرفته به آن نیازمند هستند، فراهم میشود. حتی قبل از واقعه اخیر تحلیلگران غربی در جستجوی حکمتی برای ادامه پیمان ناتو و نقش هژمونیک آمریکا به معضلات و تضادهای موجود در کشورهای عقب مانده و بویژه در خاورمیانه اشاره میکردند با واقعه اشغال کویت آینده آمریکا بعنوان یک ابرقدرت میتواند از ایهام خارج شود. ناگهان "غرب" مجدداً خود را به آمریکا و رهبری آمریکا نیازمند میابد بنابراین ابعاد خود مساله کویت هر چه میبود آمریکا محتاج تبدیل آن به یک بحران بین‌المللی بود و نهایت تلاش خود را به کمک انگلستان در این جهت به عمل آورده

است. نیروی عظیمی، بدواً به بهانه دفاع از عربستان سعودی، در منطقه گرد می‌آید و بعداً رسماً صحبت از تعرض نظامی و حتی جنگ هسته‌ای تاکتیکی در منطقه میشود. ابعاد خود واقعه ابتدا این هیاهو و این میلیتاریسم را توجیه نمیکند. اما افقی که آمریکا دنبال میکند فراتر از بازگرداندن اوضاع کویت و خاورمیانه به وضعیت قبل از اشغال است. مساله اصلی باقی ماندن بعنوان بازیگر اصلی و بعنوان ابرقدرت در دنیای است که بسرعت دارد تغییر میکند.

در طرف مقابل هم واقعه اشغال کویت در چهای به طرح تضادهای بنیادی تری است. این شرایط اجازه داده است که کل تضادها و تنشهای موجود در خاورمیانه که پیش از این در یک تناسب قوای معلوم جهانی مهار میشدند و در اشکال بالنسبه خفیف تری بروز پیدا میکردند به آشکارترین و حادثترین شکل بروز پیدا کنند. خود این تنشها کاملاً قابل توضیحند. اول، مساله فلسطین بهر حال میبایست به نحوی خود را در اشکال جدیدی طرح بکند اشغال فلسطین و ستمی که بر مردم فلسطین روا میشود زخمی کهنه در پیکر جهان عرب است. دوم، جغرافیای صنعتی‌ای است که دول استعماری بر مردم عرب تحمیل کرده‌اند خود این مردم خود را ملتی تقسیم شده میدانند تصور اینکه صدها میلیون نفر وجود فقر و محرومیت در یکسو و ثروتهای افسانه‌ای معدودی کشور دست ساز و شیخ نشین که استعمار انگلستان هنگام ترک منطقه با خط کش و گونیا روی نقشه منطقه ایجاد کرده است، را تا ابد تحمل خواهند کرد تصوری پوچ

است. این تقسیمات و این شکافهای عینی اقتصادی یک منشاء مهم نارضایتی توده‌های وسیع و یک پایه نفوذ ناسیونالیسم عرب است. سوم، با پایان جنگ ایران و عراق چند عامل به تصویر اضافه میشود. ناکامی ایران و جریان اسلامی در جنگ نه فقط ناسیونالیسم عرب را تقویت میکند بلکه موقعیت عراق را بعنوان کشوری که این تهدید را خنثی کرده است در کل جهان عرب تحکیم میکند. بعنوان یک قدرت نظامی و سیاسی در درون جامعه کشورهای عربی به جلو رانده میشود. از این گذشته با پایان جنگ مساله بازسازی اقتصادی ایران و عراق مطرح است. برای عراق مساله قیمت نفت، اراضی نفتخیز یا سواحل مناسب برای صدور نفت، بدهی‌هایش به شیخ نشینهای ثروتمند و سهم آنها در بازسازی اقتصادی عراق و غیره مساله‌ای حیاتی است. به همه اینها باید این واقعیت را که کویت به شیوه‌ای کاملاً تصنعی و کولونیالیستی به کشوری مستقل تبدیل شده و عراق همواره خواستار الحاق مجدد آن بوده را هم اضافه کرد. اوضاع متحول جهانی این موقعیت را به عراق میدهد که کویت را اشغال کند. اما با این واقعه و با صف آرایی آمریکا و متحدینش و گرفتن قیافه آشکارا میلیتاریستی، بخش وسیعی از جهان عرب بسیج میشود و تضادهای تاریخی در این منطقه به جلوی صحنه رانده میشود.

مجموعه این تنشها و تضادها در متن پرتحول دنیای پس از جنگ سرد بحران امروز را بوجود آورده است. نقطه شروع این جریان اشغال کویت توسط عراق و الحاق آن است و این طبعاً از منافع مستقیم این ←

نه هویت قومی، نه هویت مذهبی، زنده باد هویت انسانی!

کشور ما به گرفته است. اما این فقط نقطه شروع است، آنچه بحرانی در این مقیاس را بوجود آورده است اینست که این واقعه عملاً به مجرای برای حل و فصل و تعیین تکلیف تضادها و تنشهایی و تقابل منافع مادی ای تبدیل شده است که ابعاد و دامنه‌ای جهانی و تاریخی دارند مهم‌تر از همه نیاز و تلاش آمریکا برای تعریف موقعیت و نقش خود بعنوان یک ابر قدرت در شرایط جدید در دنیاست. بیش از هر چیز رابطه اروپا و آمریکا و جایگاه آمریکا در دنیای جدید است که دارد در این میان حل و فصل میشود.

گمون‌نیست: موضع عملی دفتر سیاسی در قبال این بحران و گره‌گاههای اصلی آن مانند اشغال کویت، تحریم اقتصادی عراق، تجمع نیروهای آمریکا و متحدینش در منطقه و کنترل عبور و مرور توسط نیروهای نظامی آنها، امکان بروز جنگ، وضعیت خارجیان و آوارگان، و غیره چیست؟

منصور حکمت: باید اول نکته کلی ای در این مورد بگویم و بعد به یک یک مسائل فوق بردارم برای ما بعنوان یک حزب کمونیست و انترناسیونالیست، بعنوان بخشی از جنبش طبقه کارگر که اهداف اجتماعی و سیاسی معلومی دارد، جانب‌داری سیاسی و اجتماعی از این یا آن طرف حقوقی، از این یا آن بلوک دولتهای درگیر در این رویارویی، موضوعیت ندارد. افق و آلترناتیو ما برای جوامع نه با وضع پیشین در منطقه خوانایی دارد و نه در این جدال توسط طرفین نمایندگی میشود ما این سنت را نداریم و نداشته‌ایم که هر تقابل اجتماعی را بصورت تقابل ترقی خواهی و ارتجاع ببینیم اما این به این معنی نیست که در قبال معضلاتی که در این میان مطرح میشود بی تفاوتیم. زندگی و آینده توده‌های وسیع مردم زحمتکش

درد اینجا رقم زده میشود. دنیای معاصر دارد از این طریق قالب خود را برای یک دوره معلوم میکند و ما در همه اینها ذینفعیم. با علم به این بگذارید به مواردی که در سوال اشاره شد بپردازم.

۱- آمریکا می‌رود تا در پی منافع امپریالیستی ویژه‌ای یک جنگ خونبار را به مردم منطقه و بویژه به مردم عراق تحمیل کند. مردمی که تازه دارند مشقات و محرومیت‌های ناشی از یک جنگ هشت ساله را از خود میتکانند. تهدیدات و جنگ طلبی آمریکا ابداً ربطی به اشغال کویت ندارد. این را مفسران سیاسی خود بورژوازی آمریکا دارند به صراحت می‌گویند. نه حکومت شیخ کویت و یا استقلال کویت و نه نفت جزو توجیحات جدی اینها برای دمیدن در شیپور جنگ نیست. خودشان می‌گویند که موقعیت آمریکا در اقتصاد و سیاست جهان معاصر بعنوان یک ابر قدرت، که بویژه با وحدت دو آلمان و پایان جنگ سرد تضعیف شده است، آن منفعتی است که جوانان آمریکایی باید بخاطرش بجنگند و نه قطع نفت، که اصلاً قرار نیست و نمیتواند صورت بگیرد، و یا استقلال کویت. روز روشن دارند می‌گویند که اگر آمریکا اینجا بعنوان یک قدرت نظامی خودی نشان بدهد میتواند همچنان بعنوان ژاندارم دنیای پس از جنگ سرد و به اصطلاح رهبر در این دنیا باقی بماند. برای آمریکا این یک فرصت بادآورده برای تحکیم موقعیت رو به تخریبش در قبال بخشهای دیگر جهان سرمایه داری است. ما این جنگ طلبی و این گردنه‌گیری روز روشن را جدا محکوم میکنیم. بنظر ما شروع ماجرا از هر جا بوده باشد، امروز این منفعت و فقط این منفعت آمریکا است که دنیا را با کاپوس یک تراژدی انسانی دیگر، در ابعادی

حتی وسیع تر از آنچه آمریکا تاکنون به دنیا تحمیل کرده، روبرو ساخته است.

۲- بهمین ترتیب نیرو آوردن به خاورمیانه و قرق کردن خلیج فارس و دریای سرخ را بعنوان آشکارترین نوع قدرت نمایی امپریالیستی محکوم میکنیم. اینها اول نیرویشان را می‌آورند و بعد اجازه‌اش را، با بیچاندن دست این و آن، از سازمان مللشان میگیرند. بنظر ما دنیا ژاندارم نمیخواهد باید جلوی این ایستاد.

۳- در مورد تحریم اقتصادی میشود فرض کرد که هر کشور یا بلوک کشورها مجاز است از فشار تجاری بعنوان یک اهرم در روابط بین‌المللی استفاده کند. اما در این مورد معین بوی شدید یک زورگویی فوق برنامه به مشام میرسد. اشغال گرانادا، مین گذاری سواحل نیکاراگوئه، اشغال پاناما، و از همه عیان تر اشغال سرزمینهای فلسطینی توسط اسرائیل، تاکنون به هیچ نوع تحریمی منجر نشده است. جنبش ضد تبعیض نژادی در آفریقای جنوبی هر روز دارد برای ادامه تحریم اقتصادی حکومت آپارتاید این و آن را میبیند و ما حتی یک قایق توپدار در سواحل آفریقای جنوبی ندیده‌ایم. گرو گرفتن غذا و داروی میلیونها انسان هم، که تازه طبق قطعنامه سازمان ملل مجاز نیست، اقدامی کاملاً ضد انسانی است. بهر حال اگر نفس امتناع از تجارت با عراق را جزو حقوق کشورهای دیگر بدانیم، گردنه‌گیری نظامی تحت عنوان اجرای عملی این سیاست قطعاً محکوم است و باید متوقف بشود.

۴- در مورد خارجیان ما مسلماً با هر نوع سلب آزادی سفر و اقامت افراد و مهم تر از همه حق مسلم دور شدن از

مخاطرات جنگ مخالفیم. ما هم خواستار خلاصی خارجیان هستیم. اما باز اینجا هم جهان غرب نمایشی از ریاکاری برپا کرده است. بنظر ما جنگ طلبی آشکار اروپا و آمریکا و کور کردن از پیشی راه حل‌های دیپلوماتیک و سیاسی سهم مهمی در گیر کردن خارجیان در کویت و عراق داشته است. کشورهای به منطقه کشتی و سرباز فرستاده‌اند که اگر نیم متر مرز مشترک با عراق داشتند یا سر سوزنی احتمال ضایعات غیر نظامی در نتیجه این سیاستشان میدیدند وارد معرکه نمیشدند. کانادا، ایتالیا و استرالیا و غیره آنجا چکار میکنند؟ ثانیاً، در جائیکه صدها هزار خارجی از ملیتهای مختلف در بدترین شرایط گرفتار شده‌اند و با اینکه اجازه خروج دارند امکان عملی برگشتن آنها به کشورشان فراهم نیست، متمرکز کردن اذهان روی تعداد بسیار کمتر آمریکائی‌ها و اروپائی‌ها خیلی تعصب و یکجانبه‌نگری و اروپا محوری میخواهد. وقتی دولتها و روزنامه‌های غربی به اتباع خود "سپر انسانی" لقب میدهند، دارند اذعان میکنند که میلیونها انسان بیگناه دیگر در محل انسان محسوب نمیشوند و از نظر آنها قابل کشتارند. اگر جنگ خطرناک و مهلک است برای همه اینطور است. نمیشود در آن واحد هم از امکان حمله با سلاحهای هسته ای تاکتیکی حرف زد و هم برای اتباع خود در محل دل سوزاند. بعلاوه مردمی که آنجا زندگی میکنند و کار میکنند و مدرسه میروند چه کنند؟ اگر کسی برای جان و امنیت مردم بیگناه و از جمله اتباع کشور خودش دل میسوزاند باید فکری بحال سایه شوم جنگ بکند که زندگی میلیونها نفر را تهدید میکند. در یک مرحله دولت عراق اعلام کرد که در صورتیکه آمریکا و متفقینش امکان

در حکم تسلیم به این دورنمای امپریالیستی و تبدیل شدن به مهره‌ای در جنگ تبلیغاتی آمریکا است هر وقت آمریکا دست و پایش را جمع کند و برود تازه میتوان راجع به سرنوشت کویت و به شیوه‌ای اصولی اظهار نظر کرد

گم‌نویست: تا چه حد امتناع دفتر سیاسی از محکوم کردن اشغال کویت را میتوان تحت تاثیر ملاحظات و محظوراتی دانست که وجود اردوگاهها و امکانات ما در عراق بوجود می‌آورد؟

منصور حکمت: در این مورد مشخص مطلقا هیچ

مواردی بوده است و خواهد بود که بدلیل برخورداری از امکانات فنی و اردوگاهی در خاک عراق ما بیان خود را تعدیل کنیم و یا کلا از اظهار نظر در مورد موضوعاتی خودداری کنیم این را قبلا هم اعلام کرده‌ایم و و مطلقا عیبی در آن نمی بینیم و هیچیک از اصولمان را را هم تا امروز به این دلیل زیر پا نگذاشته‌ایم ما برای تقویت جبهه‌های اصلی مبارزه‌مان حاضر بوده ایم در قلمروهایی که از نظر فعالیت مشخص حزب کمونیست ایران فرعی محسوب میشود از آزادی عمل مطلق خود چشم پوشی کنیم اما تا امروز هیچ موضعمان را به دلیل اینگونه ملاحظات تغییر نداده‌ایم ما محکوم کردن اشغال کویت را به دلالی که گفتم درست نمیدانیم کما اینکه اگر مصر یکروز عربستان سعودی را اشغال کرده بود و حکومت سعودی را ساقط کرده بود آن را هم محکوم نمی‌کردیم هیچ امکاناتی هم در خاک مصر نداریم ما هیچ دل خوشی از نظام عشیرتی و قصاص اسلامی و ستمکشی زن و بی حقوقی مردم و اتقیاد آنها به

کردن این واقعه موضوعیت ندارد. جالب توجه است که در ابتدا بخشی از تبلیغات غرب در قبال این مساله هنوز تحت تاثیر فضای دوره فشار بر بلوک شرق بود و تلاش میشد صف‌آرایی در خاورمیانه با تمرکز روی نظام سیاسی در عراق بصورت تقابل دمکراسی و دیکتاتوری قلمداد بشود اما خیلی زود، حتی در خود افکار عمومی آمریکا، این سوال پیش آمد که نظام سیاسی در عراق هرچه باشد دفاع از حکومت‌های کویت و عربستان سعودی را نمیشود دفاع از دمکراسی وانمود کرد. لاجرم تبلیغات رسمی بیشتر به مساله نفت و سرنوشت اتباع غربی معطوف شد از نظر ما هم این تقابل نظام‌های اجتماعی نیست و طرح مساله به این صورت گمراه کننده است. بهر رو محکوم کردن یک اقدام در سیاست بین‌المللی و در عالم دیپلماسی به معنای خواست اعاده اوضاع سابق و قرار گرفتن در کنار نیروهای اصلی‌ای است که در مقابل این اقدام صف‌آرایی کرده اند حال در سازمان ملل یا عرصه فشار اقتصادی یا تبلیغات و غیره ما به این صف تعلق نداریم و لذا با آن هم آواز نمیشویم

ثانیا، و این بسیار مهمتر است. امروز دیگر معضل اصلی، یعنی آن واقعیتی که هرکس باید در قبال آن موضع بگیرد، اشغال کویت نیست. دنیا بر سر مساله تمامیت ارضی کویت به تکان در نیامده و صفتبندی‌ها بر این مبنا صورت نگرفته است. مساله اصلی دورنمایی است که آمریکا برای اعاده نوعی هژمونی بین‌المللی در برابر خود میبیند و حاضر است به این منظور صدها هزار نفر را در جنگی که زندگی چند نسل را تباہ خواهد ساخت قربانی کند. پرده‌پوشی این واقعیت و خم شدن روی مساله اشغال یک شیخ نشین فرمایشی و یک نظام سیاسی عشیرتی

نه پای آنها امضاء گذاشته‌ایم هرچند صباح هم خود را با این حقوق در تعارض می‌ایم حقوق بین‌المللی موجود اساسا برای تنظیم مناسبات دولتهای سرمایه‌داری وضع شده و اجرا و یا نقض آنها تمجید و یا تقیحی را از جانب ما ایجاب نمیکند. نقض حق حاکمیت کویت؟ همانطور که گفتم کشور بودن کویت و استقلال و تمامیت ارضی کویت از نظر ما قدوسیته نداشته است. جدا کردن تعدادی چاه نفت و گم‌کردن شیخی به نگرانی‌اش مبنایی برای حق حاکمیت نمیشود. بنظر ما بسیاری از مرزهای کشوری در جهان عرب تصنعی و میراث استعمار هستند این توده مردم ساکن سرزمین‌های عربی، یعنی کسانی که آنجا زندگی و کار میکنند، هستند که باید تکلیف جغرافیای سیاسی این منطقه را با اراده آزادانه خودشان تعیین کنند جغرافیای سیاسی تمام جهان دارد تغییر میکند نمیشود با دو استاندارد سراغ اروپا و خاورمیانه رفت. ممکن است گفته شود که در این مورد مشخص وضع موجود دارد با اشغال نظامی و از بالا تغییر میکند بنظر ما این میتواند دلیلی برای عدم تأیید باشد و نه محکوم کردن. و بالاخره محکوم کردن اشغال کویت در این حالت هم میتوانست برای ما موضوعیت داشته باشد که یک نظام اجتماعی پیشروتر و آزادتر توسط یک نظام عقب مانده تر سرنگون شده بود. این حالت هم اینجا صدق نمیکند کویت بیش از آنکه یک کشور باشد یک اردوی کار برای کارگران مهاجری بود که بدون کوچکترین حقوق مدنی تحت یک نظام سیاسی عشیرتی برای کمپانیهای غربی و شرکای محلی شان کار میکردند بنابراین از نقطه نظر تحول در مناسبات اجتماعی هم محکوم

حمله ابتدا به ساکن را منتفی اعلام کنند به اتباع آنها اجازه خروج میدهند شاید همین میتوانست مبنایی برای حل مساله خارجیان باشد مساله اینست که اینها تصمیم گرفته‌اند جنگ کنند و اگر مسئولیت سلامت و جان خارجیان در عراق با دولت این کشور است، مسئولیت جان میلیونها انسان ساکن کشورهایی که صحنه جنگ خواهند شد با آمریکا و غرب است. و بالاخره اگر نگرانی برای اتباع اروپایی از سر انساندوستی و دفاع از حق اولیه بشر در نقل مکان و اقامت است آنوقت باید از خود دولتهای غربی پرسید که چرا دارید مرزهایتان را روی مهاجرینی که از فقر و جنگ در کشورهای غیر اروپایی فرار میکنند مبیندید؟ آنچه در این بحران روشن شد این نبود که سیاست بورژوازی انسانیت سرش نمیشود و در جدال میان کشورها و منافع ملی در جهان امروز بشریت بی دفاع قربانی اول است. این را همه میدانند چیزی که روشن شد این بود که چقدر ایدئولوژی و اخلاقیات رسمی در جامعه بورژوازی، حتی آنجا که مردم را هر شب با لالایی دموکراسی خواب میکنند، ریاکارانه است و چقدر رسانه‌های جمعی در اروپا و آمریکای دموکراتیک زانده سیاست خارجی هستند

۵- ما اشغال کویت را تأیید نمی‌کنیم چرا که بعنوان یک حزب کمونیست خواهان اعمال اراده خود توده های کارگر و زحمتکش در سرنوشتشان هستیم و نه دولتها و ارتشها. اما محکوم کردن اشغال کویت از نظر ما موضع درستی نیست. اولاً، باید روشن باشد که مبنای سیاسی و پرنسپیی محکوم کردن این اقدام چیست. نقض حقوق بین‌المللی؟ ما نه مدافع این حقوقیم و

شیوخ میلیاردر در این کشورها نداریم، اگر کسی دارد امروز پا روی پرنسپ‌های انسانی می‌گذارد و بر مبنای منافع مادی خودش موضع می‌گیرد آن کسی است که در اروپا دم از دموکراسی می‌زند اما آماده است تا برای سود سرمایه‌گرور کرور انسان از ملیتهای مختلف را در خاورمیانه به کشت بدهد و حکومت جابرین فلان را به زندگی بسیاری دیگر حاکم کند این یعنی تمام رسانه‌های فوق محترم اروپای غربی و آمریکا و سیاستمداران دور و ریاکار بورژوازی

گمنویست: از نظر شما شیوه مطلوب حل این بحران چیست؟

منصور حکمت: بین شیوه مطلوب و شیوه ممکن باید در این مورد فرق گذاشت شیوه مطلوب ما برای حل مصائب توده مردم زحمتکش و خلاصی‌شان از فقر و جنگ در سطح جهان را در هر سطر برنامه و تبلیغات ما میشود دید سوسیالیسم و پایان دادن به نظام طبقاتی این راه حل ماست که فلسفه هر فعالیت ما را تشکیل میدهد متأسفانه امروز سوسیالیسم کارگری یک نیروی و یک جریان آماده برای تعیین سرنوشت بنیادی جوامع در این نوع تلاقی‌های سیاسی نیست، در این بحران معین این نیرو

ابدا جزو بازیگران اصلی در صحنه نیست این وضع باید تغییر کند و این امر ماست اما برای توده مردمی که زندگی و هستی‌شان دارد در این میان به بازی گرفته میشود فقط یک سیر مطلوب وجود دارد باید بهر قیمت از جنگی که در شرف وقوع است جلوگیری شود باید دولت آمریکا و متفقینش از راه انداختن این کشتار منصرف شوند هیچیک از مسائل

مطروحه در این بحران، اشغال کویت، خارجیان، نفت، سفارتخانه‌ها و غیره نمیتواند توجیهی برای این فاجعه باشد از نظر عملی فکر میکنیم باید تعیین تکلیف کویت به خود جهان عرب سپرده شود باید راه حل دیپلماتیک و سیاسی برای این بحران جستجو بشود

گمنویست: احتمال وقوع جنگ بنظر شما چقدر است و عواقب آن چه خواهد بود؟

منصور حکمت: بنظر من احتمال وقوع جنگ، یعنی شروع آن از طرف آمریکا، بسیار زیاد است. آمریکا وارد یک قمار بزرگ شده است نتایج پیروزی در چنین جنگی برایش بسیار وسوسه کننده است اما در عین حال همین جنگ میتواند در دراز مدت به زبان‌های بمراتب عظیم‌تری برایش بیانجامد و به انزوای بیشتر آمریکا و بویژه تضعیف نفوذش در اروپا منجر شود امید اینها اینست که با حملات هوایی سنگین و برق آسا امکان مقاومت عراق را سلب کنند و لاقل در کویت مستقر شوند حساب کشته‌های خودشان و طرف مقابل اعم از نظامی و غیر نظامی را هم کرده اند اما حتی اگر موفق شوند این آخر کار نخواهد بود تعادل جدید کوتاه مدت خواهد بود و تنها پیش در آمدی به یک کشمکش خونبار چند دهساله در کل خاورمیانه با نتایج تعیین کننده جهانی خواهد بود وقوع چنین جنگی در خاورمیانه حتی میتواند بر روندهای جاری اروپا و در اوضاع سیاسی شوروی تاثیر جدی بگذارد در هر حال چه جنگ بشود و چه نشود، این ماجرا هم اکنون روند تغییرات بنیادی در منطقه را آغاز کرده است. بعنوان نمونه حکومت عربستان و

شیخ نشینهای دیگر فی الحال رفتنی محسوب میشوند ساختارهای حکومتی در کشورهای عربی به اینصورت باقی خواهند ماند مساله فلسطین وارد مرحله کاملا جدیدی شده است تعادل ایدئولوژیکی و سیاسی در خاورمیانه بهم ریخته است. لاقل در میان مدت ناسیونالیسم و بدرجه کمتری اسلام، اینبار بیشتر به مثابه یکی از رگه‌های پان عربیسم، دوباره به پیش رانده میشوند مبارزه مستقیم طبقات بار دیگر تحت الشعاع کشمکشهای کشوری و ملی و مذهبی و امثالهم قرار میگیرد این یک عقب گرد جدی از نقطه نظر تکامل مبارزه طبقاتی در خاورمیانه است که میتواند نسل‌های کارگر در این منطقه را دنبال ایدئولوژی‌ها و جنبشهای غیر کارگری و عقب مانده بکشاند و امر وحدت و مبارزه سوسیالیستی کارگران را دچار موانع جدی کند و بالاخره نباید فراموش کرد که اگر آمریکا در سیاست میلیتاریستی کنونی اش موفق شود و موقعیت خود را بعنوان ژاندارم در دنیای پس از جنگ سرد تثبیت کند، این مقدمه و زمینه‌ای برای سرکوب قهرآمیز هر جنبش کارگری و مردمی در اقصا نقاط جهان خواهد بود که به نحوی از انحاء در آینده منافع اینها را به خطر بیندازد

گمنویست: موضع ایران را چطور ارزیابی میکنید؟

منصور حکمت: موضع ایران هم به تناسب جناحها و هم در طول زمان متغیر بوده است در این میان حزب الهی‌ها بیشتر از همه زبان دیده‌اند اعتبارشان در جهان اسلامشان فروریخت، روند بهبود روابط جمهوری اسلامی با غرب تسریع شد، و بعلاوه

دولت رفسنجانی هم امتیازات ملموسی چه در رابطه با موارد مورد اختلاف با عراق و چه در زمینه کسب ارز با فروش نفت گرانتر بدست آورد. مساله دولت ایران اینست که خودش را با غرب چند معامله کند اظهارات اول رفسنجانی نشانه‌ای از این داشت که اوضاع را درست نخواهند اند و فکر میکنند ماجرا به سرعت به نفع غرب فیصله پیدا میکند اظهارات بعدی خامنه‌ای حکم چک و چانه زدن و تلاش برای گرفتن امتیازات بیشتر را دارد معلوم است که نه ایران به عنوان یک دولت و نه جریان حزب الله بعنوان یک جناح بهر حال صدای مستقل و موثری در این ماجرا نخواهند بود بنظر من حکومت ایران نهایتا خود را در کنار غرب خواهد یافت و چه بسا وقتی قیل و قال حزب الله تمام خیرش را برای گرفتن امتیاز از غرب به اینها رساند در دل همین ماجرا دستش را بطور کلی از نهادهای قدرت در ایران کوتاه کنند این درست است که جریان حزب الله در این میان فرجه‌ای برای تبلیغات و خودنمایی پیدا میکند اما باید توجه کرد که این دیگر دارد به تمام موجودیت این جریان تبدیل میشود این جریان حتی قدرت بسیج اسلامی خود در خاورمیانه را به ناسیونالیسم عرب باخته است و در داخل ایران هم با جناح دیگری روبروست که هم در دیپلوماسی بین‌المللی و هم در عرصه اقتصادی با این ماجرا جای پای خود را محکم تر کرده است. سیر محتمل اینست که جریان اسلامی در این روند بیش از پیش قالب یک اپوزیسیون پر سر و صدا اما فاقد قدرت عملی در دستگاه دولتی را بخود بگیرد ■

در باره بمبارانهای عراق توسط آمریکا

متن مصاحبه کورش مدرسی با
نشریه پرسش شماره ۲ در تابستان ۱۳۷۸

پرسش: حملات هوایی بر علیه عراق همچنان با تناوب متفاوت ادامه دارد. ویلیام روسفیر سابق آمریکا در کشورهای عربی حوزه خلیج فارس میگوید هدف این حملات اجرای قطعنامه سازمان ملل در مورد انهدام سلاحهای کشتار جمعی است که عراق همکاریهای لازم را در این زمینه با آنسکام انجام نداده است، و نه سرنگونی دولت صدام حسین. نظر شما در این زمینه چیست؟ بنظر شما آمریکا چه اهدافی را در پی این حملات دنبال میکند؟

گوروش مدرسی: این تز که این حملات برای اجرای قطعنامه سازمان ملل متحد است نادرست است. این بخشی از پروپاگاندا جنگی است نه یک تحلیل سیاسی. خود تحلیلگران رسمی دولت آمریکا صحبت از فقدان نقشه و استراتژی در مورد عراق میکنند اما ژورنالیسم جنگی در راس آنها CNN، SKY و BBC، بعنوان بخشی از دستگاه نظامی کشورها دارند پروپاگاندا جنگی را بعنوان فاکت و تحلیل عمیق بخورد مردم میدهد اگر بخواهیم بی‌پایگی این ادعا را بفهمیم باید یک قدم از این دستگاه تبلیغاتی فاصله بگیریم و سوالات کمی عمیق تری را در مقابل خود قرار دهیم.

باید پرسید چند قطعنامه دیگر سازمان ملل با بمباران و حتی تهدید نظامی اجرا شده است این را فلسطینی ها هم میتوانند باور کنند؟ آیا با اسرائیل برای

اگر از عراق بدتر نباشند قطعاً بهتر نبوده و نیستند حتی خمر سرخ و پل پوت مستقیم یا غیر مستقیم از آمریکا و غرب کمک دریافت میکردند در مورد سلاحهای کشتار جمعی مساله از این روشنتر است. آمریکا تنها بکارگیرنده مخرب ترین سلاح کشتار جمعی یعنی بمب اتمی علیه مردم بی دفاع هیروشیما و ناگازاکی است. هنوز عوارض بمبارانهای شیمیایی و بیولوژیک آمریکا در ویتنام بر مردم مشهود است. اینها بکار گیرنده مهمات اورانیوم رقیق شده در عراق هستند که روزانه دهها کودک و بزرگسال قربانی بیماریهای ناشی از عوارض آن میشوند اگر مساله از بین بردن سلاحهای کشتار جمعی است اولین هدف اتفاقاً باید همین دولت هائی باشد که صاحب وسیعترین زرادخانه اتمی و شیمیایی هستند و آنها را بسیار وسیعتر از عراق بکار گرفته‌اند. غرب فی الحال دارد علیه مردم عراق شنیع ترین و کثیف ترین سلاح کشتار جمعی را بکار میگیرد. محاصره اقتصادی، گرسنگی، بیکاری فقدان دارو و بهداشت مهلک ترین سلاح کشتار جمعی است که اتفاقاً مردم بیگناه و بیش از همه کودکان و سالخوردهگان را قربانی کرده است. اگر یک دادگاه با وجدان در دنیا پیدا میشد میبایست سران دولتهای غرب و ژورنالیستهای پادو شان را بخاطر مشارکت در کشتار جمعی مردم عراق به محاکمه میکشید اگر توجیه سلاح کشتار جمعی درست باشد آنوقت لابد باید IMF (صندوق بین المللی پول) را بخاطر اینکه بخش عظیمی از مردم دنیا را تحت سیاستهای خود به گرسنگی و تباهی فیزیکی و معنوی در نتیجه زدن خدمات اجتماعی کشانده، با بمب نابود کرد. یک واقعیت بزرگتر اما این است که درست زمانی که دولت عراق در حال بکار گیری این سلاح ها بود اتفاقاً مورد حمایت غرب قرار داشت.

یادم هست زمانی که ما در اردوگاههای مان در خاک عراق مورد بمباران شیمیایی قرار گرفتیم همین رادیوها و تلویزیونها و رسانه‌ها، اخبار زنده‌ای که بدست شان میرساندیم را پخش نمیکردند حتی گزارشات خبرنگاران شان در محل را درز میگرفتند در عوض ما شاهد توپ باران مان توسط توپ های اطریشی و اتکای کامل ارتش عراق به سیستم مخابراتی راکال انگلیس و همچنین اتکای سیستم تبادل اطلاعاتی آنها با آمریکا بودیم.

بنابراین توسل به قطعنامه سازمان ملل و سلاحهای کشتار جمعی فاقد پایه ای تحلیلی است. عراق تا وقتی که به کوبت حمله نکرده بود عزیز غرب بود تحلیل های اعلام شده دول غربی و رسانه‌هایشان فاقد ذرهای انسجام و پیوستگی است. خودشان هم میدانند که این تحلیل نیست. بخشی از خود این جنگی است که در جریان است. پروپاگاندا جنگی است.

این ماجرا ادامه عملیات "طوفان صحرا" (در سال ۸۱) است. خود آن هم درباره تجدید تعریف تناسب قوای جهانی به سرکردگی آمریکا و همچنین پول کویت و عربستان سعودی بود، همانطور که جنگ در بالکان بحثی در مورد قربانیان آن و آوارگی مردم کوسوو نیست. این جنگ انطباق دوروند در سیاست غرب است. اول ادامه سیاست آلمان در تسلط بر "حیات خلوت" خود یعنی کشورهای غرب اروپای شرقی و دوم "قانونی" کردن دخالت مستقیم نظامی آمریکا، و ناتو، بعنوان ابر قدرت مسلط جهان در هر جا که منافعشان ایجاب کند.

اما اینکه از قول آنها میگوئید هدف سرنگونی صدام نیست ←

دیگر شوخی است و نباید جدی گرفت. مساله این است که اینها میخواهند صدام را سرنگون کنند برای تدارک دیده‌اند، دارند برای اپوزیسیون خرج میکنند و بارها برای انجام آن راسا وارد عمل شده‌اند. یادتان باشد که آخرین تعرض دولت عراق به شمال کردستان، بکمک حزب دمکرات کردستان عراق (جریان موسوم به بارزانی)، از جمله برای تار و مار کردن واحدهای سی‌آی‌ا بود که موفق هم شدند در هر صورت بنظر من ایهامی در این نیست که غرب میخواهد صدام حسین را سرنگون کند اما همین صدام و نه حکومت بعث، صدام و نه دولت قومی عربی، بهمین دلیل تلاششان این است که این امر را از طریق خود حزب بعث و ژنرالهای ارتش بعث انجام دهند غرب، و البته با حمایت کویت و عربستان سعودی، نمی‌خواهد دولتی مثلا چپی و غیر قومی در عراق سرکار بیاید هر دولت متمدنی در منطقه اول کلاهش با عربستان و کویت توی هم می‌رود. اینها میخواهند صدام برود و وضع کشور و منطقه همینطور بماند در نتیجه باید بدنبال سناریویی باشند که یا مردم را دور بزنند و یا آنها را بعنوان سیاهی لشکر نیروهائی که چنین نقشی را میتوانند ایفا کنند به میدان بیاورد و البته ارتش عراق بهترین کاندید این ماجرا است. اما این محاسبات غلط از کار در آمده‌اند دولت و ارتش بعث رفتن صدام را حکم پاشیده شدن خود میدانند و به آن تن نمیدهند راستش بعید نیست که اگر این اوضاع و دخالت کشورها نبود خود ارتش تابحال چندین کودتا را انجام نداده بود. اولین بارشان که نیست از طرف دیگر اپوزیسیون مورد حمایت غرب پوشالی تر از آنست که منشا کاری باشد نیروهای ناسیونالیست کرد قبل از اینکه با صدام اختلاف داشته باشند با هم در حال کشمکش هستند کاراکتر اینها محدود تر، قومی تر، و

ضعیفتر از آنست که بتوانند دولتی را به مصاف بطلبند و یا در مقابل آن بایستند اینها همه عمرشان در شکاف میان دولتهای منطقه زیسته‌اند و این جزئی از وجود و افقشان شده است. این را به یک خاصیت درونی خود تبدیل کرده اند اپوزیسیون غیر کرد مورد حمایت غرب هم کلا هیچ نیست. یک طبل توخالی است و جماعتی شاید هستند که بیشتر در پی پر کردن جیب خود هستند این را آمریکا و غرب بخوبی میداند این واقعیات مبنای بن بست استراتژیک آمریکا در قبال مساله عراق است. در هر صورت بن بست هرچه که باشد قربانیان در این میان بازهم مردم بیگانه‌ای هستند که بار این ماجرا را دارند بدوش میکشند

پرسش: دولت و رسانه‌های غربی معتقدند که حملات هوایی آمریکا و انگلیس بر علیه تسلیحات نظامی و پایگاههای عراق و گارد جمهوری صدام است که در کشتار و سرکوب مردم نقش اساسی داشته‌اند این تهاجمات بر علیه نیروهای سرکوبگر عراق چرا مورد دفاع شما نیستند؟

گوروش مدرسی: اولاً، حملات هوایی آمریکا و انگلیس اهداف متنوع تری را در بر میگیرند از پلها و کارخانجات تا نیروگاههای برق. ثانياً، اتفاقا نیروهای گارد جمهوری کمترین صدمه را از این بمبارانها دیده‌اند اینها نیروهای حرفه‌ای هستند که امکانات حفاظت از خودشان را دارند ثالثاً، مهمتر اینکه این اتفاقا پرووکاسیون علیه مردم عراق در مبارزه شان با دولت عراق است. اگر ما یک لحظه خودمان را جای مردمی که در چنین وضعی هستند قرار دهیم متوجه میشویم که مردم، در هر جای دنیا، وقتی مستاصل باشند، مقهور و مرعوب میشوند و امکان عکس العمل از آنان

سلب میشود هرکس ب فکر این است که خود و خانواده‌اش را از خطر، از گرسنگی و مرگ در ببرد گفتم این بمبارانها پرووکاسیونی است که اتفاقا سرکوب وحشیانه هر اعتراض مردم عراق توسط دستگاه جنایتکار بعثی را مشروعیت میبخشد و این کار را کرده است. فرض کنید در یک اعتصاب یا تظاهرات ناگهان کسی شروع به تیراندازی بطرف پلیس و ارتشی که بدنبال مشروعیت پیدا کردن برای کشتار است بکند مستقل از اینکه تیرانداز چه نییتی داشته، آن ارتش و یا پلیس هرچه که در قدرت داشته باشد برای نابودی آن جمع میکند مردم در تعادل قوای نامناسبی به تعارضی کشانده میشوند که امکان مقاومت در برابر آن را ندارند فرق مردم در روز قیام و یکسال قبل در همین است. روز قیام تناسب قوا بقدری تغییر کرده که هر عکس‌العمل نیروهای نظامی و پلیس، مردم را جری تر میکند قبل از آن چنین نیست این را در فرار دستجمعی سال ۹۱ مردم کردستان عراق در مقابل ارتش بعث دیدیم، امروز در هزیمت مردم کوسوو مبینم به این پرووکاسیون میگویند و آنرا هر نو آموز سیاسی و فعالیت متشکل میداند تربیت و اعزام پرووکاتور اتفاقا یکی از کارهای دستگاههای سرکوب است. پرووکاتور مساله‌اش مساله مردم نیست. خر خود را میراند در عراق هم مساله بهمین شکل است. غرب رژیم بعث را تحریک میکند و مبارزه علیه آنرا دشوارتر ساخته است. چون مساله شان همانطور که اشاره کردم برعکس ادعاهای دستگاه پرووکاتور جنگی، مردم عراق نیست.

پرسش: در دوران جنگ سرد تقابل غرب و شرق بار سنگینی بر تخصیصات محلی داشت. در مقاطع بسیاری حتی مبنای بسیاری از تخصیصات محلی بود.

بنظر شما امروز مبنای سیاست بین المللی چیست؟ آمریکا و بلوک پیروز چه اهدافی را در منطقه دنبال میکنند

گوروش مدرسی: مساله عکس این است. تناسب قوای شرق و غرب در دوره جنگ سرد و تقسیم جهان به مناطق نفوذ دو طرف باعث شده بود کشمکش های محلی تا حد زیادی کنترل شوند هر اردوگاه هم در کلیات، حریم اردوگاه دیگری را به رسمیت می‌شناخت و هم کشمکش های قوی و دعوا های دارودسته‌های نظامی، که همه تحت پوشش و حمایت خود آنها بودند، را لگام میزد درست به همین دلیل فروپاشی بلوک شرق و درهم ریختن اردوگاه ها باعث شد که هر دارودسته‌ای مدعی قدرتی به جان بغل دستی اش بیفتد و البته مناسبترین پرچم برای این جدلها قومیت و ناسیونالیسم است. این مبنای عروج مجدد ناسیونالیسم و قومی گرایی در جهان بعد از جنگ سرد است که البته ربط مستقیمی به ستم ملی و قومی ندارد روشن است که در دوره جنگ سرد مناطق مورد مجادله هم وجود داشت که هر طرف در جهت منافع خود بر نواحی آن منطقه نفت میپاشید اما ابعاد این کشمکش‌ها امروز اصلا با مثلا دهه هشتاد قابل مقایسه نیست. در دوران جنگ سرد اتفاقات یوگسلاوی، به آتش کشیده شدن کل آفریقا، اتمی شدن هند و پاکستان و حتی جنگ خلیج و وضعیت عراق قابل تصور نبود

اینکه مبنای سیاست آمریکا و بلوک غرب در دنیای بعد از جنگ سرد چیست، خود بحث جداگانه و مفصلی است. من اینجا تنها میتوانم به یک واقعیت اشاره کنم. آمریکا خود را در مقابل این صورت مساله قرار داده است که هژمونی بلامنزاع ←

چیز زیاد جالب درباره محدوده فهم خود را نشان نمیدهد معلوم است صدام و دستگاه حکومتی او این فشار را به مردم منتقل میکنند این جزو صورت اولیه مساله است نه بخشی از تکامل بعدی آن و یا بدتر پاسخ مساله قبلا هم همینطور بود اما بهر حال مردم زندگیشان را داشتند محاصره اقتصادی فشارش مسقیمتا به قربانیان رژیم بعث وارد میشود کسی که فکر کند دارد مردم را از فرط تباهی به شورش میکشاند دارد کودکان این مردم را جلوی چشمشان میکشد تا آنها را مجبور به شورش علیه رژیم کند چنین کسی یا شاید است یا سایکوپت و یا عضو دستگاه تبلیغات جنگی و یا هر سه

پوشش: مدتی است که سیاست محاصره اقتصادی به بخشی از سیاست بین المللی آمریکا تبدیل شده است. دولت آمریکا و مدافعینش معتقدند که محاصره اقتصادی سلاح موثری برای پیشبرد سیاست حقوق بشر در جهان امروز است، نیکاراگوئه، کوبا، عراق، ایران، و سرستان نمونه‌های متعدد اتخاذ این سیاستند این سیاست در مورد دولت آفریقای جنوبی نیز بکار گرفته شد ایراد شما به سیاست تحریم اقتصادی چیست؟ آیا این سیاست را علی‌العموم و تماما رد میکنید؟ چرا نباید دولتهایی را که پرونده سنگینی در کشتار شهروندان خود دارند، مثلا دولت ایران و عراق، بمنظور تغییر روششان مورد محاصره اقتصادی قرار داد؟

گوروش مدرسی: تاثیرات و دایره عمل محاصره اقتصادی را توضیح دادم و گفتم که این سیاستی ضد انسانی و بربریتی است که آمریکا دارد به بشریت تحمیل میکند اما لیست کشورهایی که ردیف کردید نکته جالبی را هم نشان میدهد این نکته کنار قرار گرفتن ←

محاصره اقتصادی عراق دیگر حتی برای پروپاگانديست‌های جنگی سی‌ان‌ان و جینگوهای نظیر مدلین آلبرایت ساده نیست. تعجب میکنم آقای رو اینقدر از قافله خود را پرت نشان میدهد در پاسخ به یکی از سوالات قبلی‌تان در این مورد صحبت کردم اینجا اجازه بدهید توضیح مساله را با یک مثال شروع کنم. فرض کنید عده‌ای جنایتکار مردمی بی گناهی از بزرگسال و کودک تا سالخورده و بیمار را به گروگان گرفته‌اند تنها یک جنایتکار دیگر میتواند تصور کند که راه فائق آمدن بر این دسته گروگانگیر این است که راه نان، آب، دارو و سایر نیازهای اولیه را بر این مردم ببندد به این امید که مردم عاصی میشوند و خودشان علیه گروگانگیرها قیام میکنند مدعی چنین راهی را در همان آمریکا بعنوان سایکوپت تحویل بیمارستان یا زندان میدهند این درست اتفاقی است که در عراق در حال وقوع است. رژیم جنایتکاری مردم را به گروگان گرفته است عده‌ای سایکوپت راه نیازهای اولیه را بر این مردم بسته‌اند احتیاجی به آمارهای صدام نیست. کافی است یک انسان با وجدان در هر کدام از شهرها و یا روستاهای عراق راه برود تا اثرات تحریم اقتصادی را در قیافه کودکان و نوجوانان و مردم عادی این مملکت ببیند اینها ادعا میکنند که میدانند صدام در کدام کارخانه چه میسازد و در چه زیرزمینی چه چیز را مخفی کرده آنوقت نمیبینند محاصره اقتصادی یک نسل از مردم یک کشور را به تباهی فیزیکی و معنوی کشانده است؟

معلوم است اگر بر واردات کشور محدودیت گذاشته شود دستگاه نظامی- پلیسی صدام و زندگی اینها اولین هدف این محدودیتها نخواهد بود کسی که تازه دارد این را کشف میکند

شیمیائی و بیولوژیکی است. دولتهای غربی، و مهمتر از همه آمریکا، سالیانه ملیون ها دلار خرج ساختن و گسترش این تسلیحات و همچنین تحقیقات علمی در مورد آن میکنند آمریکا هنوز سالگرد کشتار هیروشیما و ناکازاکی را گرامی میدارد هنوز ژنرال هایشان با افتخار مدال های جنگ ویتنام شان را به سینه میزنند دو استاندارد نمیشود داشت. اگر این دو استاندارد بکار گرفته شود، که امروزه بکار گرفته میشود، آنوقت بحث بر سر ممنوعیت سلاحهای کشتار جمعی نیست. بحث بر سر حفظ انحصار دولتهای خاص بر این سلاح ها است. آنها دولت هایی که نشان داده‌اند در استفاده از آنها در شرایطی که منافع شان ایجاب کند تردید نخواهند کرد. این نه موجه است نه قابل پیاده شدن.

پوشش: مساله محاصره اقتصادی عراق. همه کم و بیش معتقدند که صدمات جانی و انسانی زیادی ببار آورده است. ویلیام رو در این شماره پرسش میگوید که این صدمات ناشی از پافشاری دولت صدام حسین است. صدام میتواند با قبول قطعنامه سازمان ملل به این وضعیت خاتمه دهد بعلاوه ویلیام رو مدعی است که دولت عراق همان مقدار سهمیه نفتی را که امروز بدست می‌آورد به کار تجملات و تحکیم رژیم خودش میگیرد. و نتیجه میگیرد که تلفات جانی و انسانی و اجتماعی ناشی از محاصره اقتصادی عراق را باید به پای صدام نوشت، و مسبب این بدبختی‌ها صدام است! همچنین معتقد است از آنجاییکه دولت صدام یک دولت پلیسی است دسترسی به آمار واقعی وجود ندارد و صدام در ارائه آمار ناشی از تحریم اقتصادی به نفع خودش اغراق گویی میکند نظر شما در این باره چیست؟

گوروش مدرسی: دفاع از حفظ

خود بر جهان بعد از جنگ سرد را تامین کند البته برجسته ترین مولفه این تسلط اعمال قدرت نظامی و ارعاب برای تامین منافع آمریکا است. صورت مساله برای دولت آمریکا این شده است که بتواند هر جا که لازم دید بزور منافع خود را تامین کند و یا توسعه دهد به این سیاست نام تامین ثبات در جهان، نظم نوین جهانی و غیره را داده‌اند موتور حرکت آمریکا این است ژورنالسیسم محترم و پادوهای خبری هم البته تلاش خود را کرده‌اند که این سیاست در همان بسته بندیی که وزارت خارجه و وزارت دفاع آمریکا تحویل میدهند بعنوان فاکت و تحلیل ایزکتیو به مردم بقبولانند

پوشش: بنظر شما آیا اصولا یک ارگان بین المللی، امروز سازمان ملل، نمیتواند در پی خلع سلاح دولتی که مجهز به سلاح کشتار جمعی است و تاکنون از این سلاح ها در کشتار شهروندان خود در کردستان عراق و یا هر جای دیگری استفاده کرده است، دست به اقداماتی از این نوع بزند؟

گوروش مدرسی: حتما میشود راستش بنظر من خلع سلاح جهان از سلاحهای کشتار جمعی و ممنوعیت داشتن و تولید آنها و همچنین ممنوعیت تحقیقات علمی در این زمینه برای نجات بشریت از بربریت اتمی، شیمیائی و بیولوژیکی که ممکن است به آن تحمیل شود حیاتی است. اما اگر قرار است سلاحهای کشتار جمعی ممنوع شود عراق هدف اول نمیتواند باشد اگر داشتن سلاح کشتار جمعی بد است اگر بکارگیری آن مذموم است آنوقت باید از خلع سلاح اتمی، شیمیائی و بیولوژیکی آمریکا، چین و روسیه شروع کرد. آمریکا تنها بکار گیرنده سلاح اتمی علیه مردم بی دفاع و بیگناه و همچنین وسیعترین بکار گیرنده سلاحهای

نیکاراگوئه و کوبا در ردیف عراق و ایران است. کوبا و نیکاراگوئه را بخاطر ایده‌های برابری طلبانه‌ای که اعلام کرده و یا بهر حال تداعی میکنند مورد محاصره قرار داده‌اند. غرب و بویژه آمریکا ضدیتی با زیرپا گذاشتن حقوق بشر ندارد. نمونه‌هاش کویت و عربستان سعودی‌اند که از جمله سیاه‌ترین دیکتاتوری‌های جهان‌اند. غرب برای دفاع از اینها دارد مردم عراق را به تباهی میکشاند. بحث حقوق بشر قبل از سقوط بلوک شرق بخشی از جنگ سرد بود. امروز هم کاملا انتخابی و دلخواه است. حقوق بشر در روسیه چند قرن عقب رفته. غرب ظاهرا با آن مشکلی ندارد و یا همانطور که گفتیم کویت و عربستان سعودی عزیز دردانه‌های غرب هستند. در نتیجه کشوری مانند کوبا که با هر معیاری یکی از متمدن ترین کشورهای دنیاست مورد محاصره قرار میگیرد مجاز کردن محاصره اقتصادی کشورها، صرف نظر از جنبه سادیستی و ضد انسانی آن، ایزاری برای اعمال نظم نوین جهانی آمریکا و بزیر لگام کشاندن؟؟؟ زیر ضرب بردن شاید مناسبتر باشد) هر حرکتی است که به نحوی منافع آمریکا را بخطر بیندازد.

پرسش: مسئله سرنگونی دولت صدام حسین به یک مشغله اصلی دولت آمریکا و تاحدودی انگلیس تبدیل شده است. تبلیغات آمریکا مدعی است که خواهان یک دولت دمکراتیک در عراق است، خواهان حفظ تمامیت عراق است، خواهان دولتی است که به مبانی حقوق بشر احترام بگذارد و دولتهای همسایه خودش را مورد تجاوز قرار ندهد.

گوروش مدرسی: گفتیم که هدف غرب روی کار آوردن رژیم در عراق است که منافع غرب و متحدینش در منطقه را تامین کند. قرار دادن حفظ تمامیت

ارضی در کنار توصیف دمکراتیک به اندازه کافی متناقض هست. اگر مثلا مردم کردستان بصورت کاملا دمکراتیک خواهان جدائی از عراق باشند آنوقت تمامیت ارضی لابد حکم میکند که سرکوب شوند. دولتی که بخواهد حفظ تمامیت ارضی عراق را مبنای تشکیل خود قرار دهد و تضمین کند که با کویت و عربستان بعنوان دولت‌های محترم رفتار نماید نمیتواند دمکراتیک باشد. این را خود غرب هم میداند و همانطور که اشاره کردم دول غربی خواهان جایگزین کردن صدام با کس دیگری در حزب بعث و یا ارتش هستند. این آلترناتیو مطلوبشان است.

پرسش: دولت آمریکا اخیرا مبلغی حدود ۹۰ میلیون دلار برای کمک به نیروهای اپوزیسیون عراق در نظر گرفته است که در مبارزه بر علیه دولت صدام حسین بکار برده شود. این اقدام بنظر شما چه تاثیری در اپوزیسیون عراق ایجاد خواهد کرد؟ آیا شما سیاست کسب امکانات از دولت آمریکا را مورد تایید قرار میدهید؟ آیا حزب کمونیست کارگری عراق که شما عضو کمیته مرکزی آن هستید، حاضر است به مثابه یک نیروی دخیل در سرنوشت این کشور از دولت آمریکا کمکی بگیرد؟

گوروش مدرسی: جالب است! آمریکا دولتی که ادعا میکند خواهان روی کار آمدن یک دولت دمکراتیک در عراق است. آمریکا کشوری است که در آن جدائی دولت از مذهب بعنوان اساس تمدن و آزادی خواهی برسمیت شناخته شده. آنوقت این دولت برای دفاع از به اصطلاح آلترناتیو دمکراتیکش در عراق باید به احزاب سیاه اسلامی و باندهای ناسیونالیست کمک مالی کند و یا در افغانستان محل عروج سیاه ترین ارتجاع اسلامی شود. در هر صورت این

کمک‌ها ربطی به خصوصیات دمکراتیک و غیر دمکراتیک آلترناتیو مورد نظر آمریکا ندارد. آمریکا دارد آلترناتیو طرفدار خود و متحدین منطقه‌ایش را شکل میدهد. تاثیر این کمک‌ها در کردستان ملموس تر است. این کمک‌ها تسلط احزاب ناسیونالیست را بر زندگی مردم افزایش میدهند، حکومت آنها را مشروعیت بیشتری میبخشند بدون اینکه در قابلیت جنگی آنها در مقابل دولت عراق تغییر جدی بوجود آورند. در مورد احزاب اسلامی این پول‌ها صرف تبلیغات سیاه اسلامی خواهد شد و مستقیما به مصرف سرکوب زنان و هر صدای آزادی خواهی قرار میگیرد. رل ثابت اینها این بوده است. یاد آوری میکنم، ربووار احمد، دبیر اول حزب کمونیست کارگری عراق، فتوی قتلش را بجرم دفاع از حقوق زنان در مقابل تعرض اسلام دریافت کرده است. اینها تا هم اکنون چند نفر از اعضای رهبری حزب را ترور کرده‌اند و ما هر روز در عراق با آنها روبرو هستیم. پول آمریکا صرف گسترش این فعالیتها میشود. در مورد سایر بخش‌های اپوزیسیون مورد نظر آمریکا که این کمک‌ها را دریافت میدارند شخصا فکر میکنم این کمک‌ها اساسا به جیب شارلاتان‌های سیاسی سرازیر میشود.

کمک مالی از جانب هر فرد و یا نهادی به حزب کمونیست کارگری عراق امری داوطلبانه است و ریختن آن به حسابهای اعلام شده حزب احتیاجی به موافقت ما ندارد. بخشی از کار ما تلاش برای جلب کمک مالی به حزب است. اما در مورد دریافت کمک از دولت آمریکا توسط حزب کمونیست کارگری عراق، سوال بسیار تخیلی است. نه آنها بفکر چنین کاری هستند و نه ما. بهترین کمک آمریکا این است که دست از سر مردم عراق بردارد.

پرسش: بنظر شما چه تغییراتی در عراق محتملند. توازن قوای نیروهای متفاوت اجتماعی در عراق را چگونه میبینید؟ آیا یک حکومت چپگرا یک حکومت کارگری در عراق علیرغم فشار بین المللی محتمل است؟ چگونه؟

گوروش مدرسی: سیاست غرب در قابل عراق منجر به کنار زدن مردم و افتادن سرنوشت جامعه بدست دار و دسته‌هایی شده که تحت نام احزاب سیاسی در منطقه فعالیت دارند. کردستان که بهر صورت از زیر حاکمیت دولت عراق خارج شده اما در مقابل به اردوگاه عظیم آوارگان تبدیل شده که در آن زندگی مدنی معلق گردیده است. هیچ دولتی در این منطقه حاکم نیست. کردستان عراق به چند بخش تقسیم شده و زیر کنترل دستجات عشیره‌ای و اسلامی قرار دارد. مردم کردستان فاقد تبعیت کشوری و کل سیستم اداری و حقوقی و قانونی و در یک کلام فاقد زندگی مدنی هستند. معلوم نیست فردا چه میشود، معلوم نیست مثلا چرا باید درس خواند و قرار است فرزندان مان درس خوانند یا نخوانند چکار کنند، بهداشت و امکان تفریح عناوین خیالی هستند، امکان سفر وجود ندارد زیرا هر کس در محدوده حاکمیت یک حزب زندگی میکند که با دیگری در حال جنگ است و یا اصولا مرجعی نیست که پاسپورتنی برای کسی صادر کند. بی قانونی و زورگوئی قانون جاری است. قوانین اسلامی عملا حکومت میکنند. هنوز کشتار ناموسی و اسلامی زنان آزاد است. کودکان در مقابل چشمان ما بطور فیزیکی و معنوی از بین میروند، دولتی وجود ندارد بنابراین تبعیتی "citizenship" هم وجود ندارند. مردم دقیقاً به زندگی اردوگاهی بدون هیچ چشم‌انداز و افق روشنی نسبت به آینده کشانده شده‌اند. ←

در بخش وسط و جنوب عراق به یک معنی وضع بهتر است. بالاخره جامعه سازمانی دارد و اوضاع کنونی وقفه‌ای در روند زندگی جامعه میتواند محسوب شود. امید میتواند این باشد که روزی این محاصره برداشته میشود و مردم میتوانند به زندگی عادی برگردند که این البته برای مردم کردستان کابوسی بدتر از حال است. تنها جریانی که در قسمت وسط و جنوب عراق حق فعالیت دارد عملاً جریانات اسلامی هستند که رژیم بعث در چهارچوب نسبتاً وسیعی امکان فعالیت به آنها داده است. مبلغینشان مردم را جمع میکنند و البته در لفافه حرفشان را میزنند. مهمتر اینکه اسلام و نهاد های اسلامی مجازند که محمل جمع شدن مردم شوند. این مهمترین فاکتور در فعالیت سیاسی است. در نتیجه تنها امکان گردهم آتی تجمعات مذهبی است. این سیاهی اسلام را به فاشیسم بعث اضافه کرده است. در نتیجه نفوذ سیاه اسلام در حال گسترش است. اینها همه بعدی از تباهی است که سیاست غرب به مردم عراق تحمیل کرده است.

در این میان تنها صدای آزادی خواهی، تنها مدافع سرسخت حقوق انسانی، تنها جریانی که در مقابل تعرض اسلام و ناسیونالیسم و قبیله گرایی ایستاده، تنها جریانی که به دفاع از حقوق زنان و مقابله با کشتارهای ناموسی و اسلامی قد علم کرده، تنها مدافع بی‌دفاع ترین انسانهای این جامعه، یعنی کودکان، و تنها مبلغ جامعه‌ای مدرن، آزاد، انسانی و برابر حزب کمونیست کارگری عراق است. این حزب هم اکنون در کردستان که دامنه عمل وسیعتری دارد جریانی محبوب است و در سایر بخش‌های عراق مشغول گسترش نفوذش میباشد اما این حزب هنوز ضعیف است. ستون فقرات اساسی آن، یعنی طبقه کارگر،

فایده ابتدائی ترین شکل است. بعنوان یک حرکت وسیع اجتماعی هنوز قدم به میدان نگذاشته است. خود حزب در حال تلاش برای بیرون آمدن از پوسته تنگ احزاب حاشیه‌ای و عمل بعنوان گروه فشار است. سرنوشت آینده عراق اضافه بر فاکتورهای دیگر به نتیجه فعالیت این حزب بستگی دارد. اگر این حزب بتواند خود را گسترش دهد و در کوتاه مدت به نیروی اول جامعه عراق تبدیل شود جامعه عراق سرنوشت روشنی در پیش خواهد داشت. در غیر این صورت تحقق هر سناریوی سیاهی ممکن است.

پرسش: ویلیام رو در مصاحبه اش میگوید که اگر یک دولت چپ‌گرا در عراق قدرت را در دست بگیرد بشرط آنکه به روابط بین المللی احترام بگذارد، قطعنامه‌های سازمان ملل در سال ۹۰ و ۹۱ را مراعات کنند از حمایت آمریکا برخوردار خواهد بود. بنظر شما این سیاست چقدر واقعی است؟

گوروش مدرسی: حرف آقای رو را وقتی باید باور کرد که دولت آمریکا محاصره اقتصادی کوبا را جمع کند تا کنون دولت آمریکا هیچگاه با چنین واقعیتی داوطلبانه کنار نیامده است و دلیلی ندارد که این بار سنت دیرین خود را بهم بزند. متأسفانه شکل گیری هر آلترناتیو متمدن و انسانی‌ای، بگذریم از چپ، در عراق با سد سیاست‌های آمریکا روبرو است. فکر میکنم اگر چنین دولتی در عراق در عمل بوجود آید آمریکا مجبور خواهد شد با این واقعیت کنار بیاید اما سیاست‌های آمریکا خود یکی از موانع تحقق چنین تغییری است. دولت آمریکا اگر خواهان این تغییر باشد آنوقت باید فوراً محاصره اقتصادی عراق را خاتمه بدهد، از پرووکاسیون دست بردارد و به حمایت جریانات اسلامی و

قومی خاتمه بدهد و اجازه بدهد که مردم عراق خود تکلیف صدام و رژیم بعث را روشن کنند.

پرسش: آمریکا و متحدین اروپائیش و دول منطقه خواهان تمامیت کشور عراق هستند اما شما از سیاست جدایی کردستان عراق دفاع میکنید بسیاری میگویند با توجه به توازن نیروهای بین المللی و منطقه‌ای این سیاست عملی نیست؟ بعلاوه دولت تازه تاسسین کردستان از چه امکاناتی برخوردار خواهد بود؟ آیا سرنوشت مردم در تحت حاکمیت دولتی که در عراق حقوق شهروندان را برسمیت می‌شناسد بهتر خواهد بود یا تحت قیمومت دولتهای کرد در منطقه؟

گوروش مدرسی: بگذارید قبل از اظهار نظر در باره سرنوشت ساکنین کردستان در تحت حاکمیت دولت سراسری و یا یک دولت جدید منطقه‌ای به یک نکته اشاره کنم آمریکا و متحدین اروپائیش در پی منافع و سیاست‌های ترکیه و ایران خواهان حفظ تمامیت ارضی عراق یعنی ماندن کردستان با عراق هستند. اینهم جزئی از مساله کرد است که دست ایران و ترکیه تا آرنج در آن بخون آغشته است. این ملاحظات و خواسته‌ها مثلاً در مورد یوگسلاوی، تبت و بخشهای مختلف شوروی سابق وجود نداشت. در این مناطق سیاست عکس این است و برای اعمال آن هر جنگی را میتوان راه انداخت. میخواهم بگویم پرنسیب در این میان منافع آمریکا و همپیمانانش است و نه درستی و غلطی در خود سیاستی و یا حقوق انسانی مردم جایی. بهمین دلیل این سیاستها کاملاً دلخواه و انتخابی (selective) است.

اما در مورد خود مساله باید به چند

فاکتور توجه کرد اول اینکه دولت عراق یک دولت عربی است. در نتیجه کسانی که به اقوام دیگر منتسب میشوند بنا به تعریف اتباع درجه دوم هستند، میهمانانی هستند که در بهترین حالت باید با اجازه صاحبخانه به زندگی‌شان ادامه دهند. نسب؟؟؟ نسبت؟ تعلق؟ قومی طوفی است که حتی امکان رهایی فردی از آن وجود ندارد. مثل این است که رسماً اعلام کنند دولت آمریکا دولت سفید پوستان است که البته حقوق سایر نژادها را هم رعایت میکند این یعنی رسمی کردن، قانونی شدن و ماهوی کردن تبعیض نژادی. کسی این را از آمریکا قبول نمیکند اما ظاهراً مردم کردستان باید به چنین واقعیتی تن بدهند. رژیم عراق، هر نوع آن، در طی پنجاه سال گذشته مردم کردستان را به کرات مورد سرکوب و کشتار وحشیانه قرار داده است. امروز علیرغم مشقاتی که در جریان است یک کابوس مردم اعاده حاکمیت رژیم بعث و یا ناسیونالیسم عربی است. حتی شکل گیری یک دولت عربی به اصطلاح دمکراتیک باب طبع غرب هنوز چیز زیادی را در مورد ساکنین کردستان تغییر نمیدهد. مادام که "کرد" بودن بمعنای تبعیت درجه دوم و "میهمان" است مساله برجای خود باقی است. کسی که در راه حل خود نخواهد به این واقعیات توجه کند و نشان دهد چگونه میتوان از این بن بست خارج شد هیچ حرفی در باره مساله، آنطور که هست، زده است. کسی که خواهان لغو هرگونه تعلق قومی دولتی که در عراق حاکم است نباشد نمیتواند حرف از ابتدائی ترین حق ساکنین این کشور بزند. دولت عراق نمیتواند عربی بماند و شاهد برابری حقوقی ساکنینش باشد. این کنه مساله کرد در عراق است.

دوم اینکه همانطور



که اشاره کردم موقعیت مدنی، حقوقی و سیاسی کردستان هم اکنون کلا در حال تعلیق است. و این خود تبدیل به بخشی از مساله شده است. در مورد این مساله در جواب به سوالات قبلی شما نسبتاً به تفصیل صحبت کردم و اینجا نمیخواهم دوباره آنرا تکرار کنم.

پاسخ ما به این وضع متضمن پاسخ به هر دو جنبه مساله یعنی مساله کرد و تعلیق زندگی مدنی در کردستان است. ما برای برقراری جامعه و دولتی غیر قومی، غیر مذهبی، مدرن، انسانی، و برابر یعنی یک دولت و جامعه سوسیالیستی-کارگری، در عراق فعالیت میکنیم دولتی که نه نسب؟؟؟ قومی کسی را میبرد و نه آنرا جایی ثبت میکند جامعه‌ای که خرافه ملیت و قومیت را برای همیشه کنار بزند و جامعه‌ای، مرفه که متضمن برابری تنها حقوقی اعضایش بلکه برابری در امکان بهره گیری از نعمات تولید شده و دستاوردهای بشری باشد حزب ما در سراسر عراق برای تحقق چنین جامعه‌ای فعالیت میکند در همان حال سیاست ما در قبال مساله کرد عبارت از تضمین حق مردم کردستان در تصمیم گیری در مورد ماندن یا جدائی از عراق است. این بطور واقعی پایه ستم ملی را میخشکاند و مساله کرد در عراق را برای همیشه فیصله میدهد باید مردم کردستان امکان داشته باشند که در یک رای گیری آزاد و دموکراتیک در مورد ماندن با عراق و یا جدائی و تشکیل یک دولت مستقل در کردستان تصمیم بگیرند

اما این سیاست عمومی باید با پاسخگوی معضل کنونی مردم در کردستان هم باشد به اعتقاد من بدون پرداختن به بلاتکلیفی حقوقی، مدنی، سیاسی و اداری حاکم بر کردستان نمیشود قدمی بسوی رفع مشقاتی که مردم در حال

تحمل آن هستند برداشت. وضع کنونی قابل دوام نیست. کردستان ناچار است که شکل حقوقی، اقتصادی و مدنی یک جامعه متعارف را بخود بگیرد. یا باید به زیر حکومت دولت بعث برگردد یا باید جدا شود و دولت مستقلی را تشکیل دهد امروز افق مردم این است که بالاخره تحریم رژیم عراق خاتمه خواهد یافت و دولت مرکزی مجدداً همچون همه دولتهای دیگر حیطه اقتدارش را به کردستان گسترش خواهد داد. این البته افق احزاب ناسیونالیست هم هست. منتظرند تا با کاهش فشار بر دولت عراق باب گفتگو را باز کنند و با گرفتن امتیازاتی برای خود در حکومت شریک شوند همه، مردم، غرب و خود احزاب ناسیونالیست میدانند که این احزاب نه خواست و نه افق مقابله با رژیم عراق را دارند. قبلاً گفتم ادامه حیات در شکاف میان دولتها یک روش زندگی برای اینها است. بهائی که تحقق چنین سناریویی به مردم تحمیل خواهد کرد روشن است.

اما سناریوی دوم که ما خواهان تحقق آن هستیم برگزاری فوری رفراندوم تحت نظارت ارگانهای معتبر بین‌المللی است. ما خواهان آن هستیم که ساکنین کردستان به جدائی از دولت عراق و تشکیل یک دولت مستقل غیر قومی در کردستان رای بدهند شکل گیری چنین دولتی به هر دو مولفه بحران پاسخ میدهد از یک طرف مساله کرد را حل میکند و از طرف دیگر به سردرگمی ای که بر کردستان حاکم شده و مشقاتی که از آن ناشی میشود خاتمه میدهد این راه هم حتماً بهای خود را دارد اما باعتقاد من بهای این راه و کوششی که میبرد بمراتب از راه حل اول کمتر است. اوضاع دنیا هیچگاه این چنین مناسب نبوده است. امروز تغییر مرزها در جهان یک نرم شده و قبولاندنش ساده تر از سابق است. دولتهای منطقه، یعنی ترکیه و

ایران، حتماً نسبت به تشکیل چنین دولتی عکس‌العمل نشان خواهند داد اما در قابلیت و قدرت آنها در این زمینه باید واقع بین بود هر دو این کشورها مشکلات داخلی فراوانی دارند که یکی از آنها مساله کرد است. دخالت وسیع اینها در کردستان عراق خود این رژیمها را با بی‌ثباتی روبرو خواهد کرد سرکوب مردم در کردستان عراق هیچ مشروعیت بین‌المللی ندارد و این کشورها بسرعت زیر فشار افکار عمومی قرار خواهند گرفت. اما مهمتر اینکه بعلاوه مردم کردستان تحت هدایت یک رهبری اصولی میتوانند با تحمل فشار و بهای بمراتب کمتری از سناریوی بازگشت رژیم عراق دولت خود را مستحکم کنند چنین دولتی در مقایسه با اکثریت کشورهای فی‌الحال موجود بلحاظ اقتصادی دارای بنیه و امکانات مناسبتری خواهد بود

پرسش: مسئله جدایی کردستان در عراق بدون شک مسئله جدایی بخشهای جنوبی عراق را بدنبال خواهد داشت. از آنجاییکه اپوزیسیون اسلامی-شیعی در عراق قوی است، آیا فکر نمیکنید که سرنوشت این مردم به سیاهی آنچه شبیه ایران است تبدیل خواهد شد؟

گوروش مدرسی: این دو همراه هم نیستند چرا باید جدائی کردستانی که فی‌الحال خارج از حیطه حکومت بعث است به جدائی جنوب منجر شود. مساله جنوب عراق پایه واقعی ندارد هیچگاه مساله مطرحی در عراق نبوده است. اسلامیون عراق خواهان جدائی جنوب نیستند خواست اینها اعمال حاکمیت اسلامی بر کل عراق است. آنچه که "مساله جنوب" نام گرفته بیش از هر چیز محصول ذهنیت و نیاز سیاسی غرب است. حکومت اسلامی در عراق همان

سرنوشت سیاهی را به ارمان خواهد آورد که در ایران و افغانستان ببار آورده اما ایده حکومت اسلامی دارد در سراسر جهان اینرسی خود را از دست میدهد این پدیده با عروج جمهوری اسلامی بالا گرفت و با سقوط آن خاتمه خواهد یافت. جمهوری اسلامی اما در سراسر سقوط است. در نتیجه فکر نمیکنم جنوب عراق مساله‌ای باشد اما حرکت اسلامی و جنبش اسلامی، همانطور که اشاره کردم اتفاقاً تحت حمایت و یا اغماض دولت عراق، امروز در عراق تنها راه هرگونه دیپلوم و گردهمایی مجاز است که این به رشد آن کمک کرده است. اما در هر حال من زیاد روی عمق آن حساب نمیکنم

پرسش: کلاویس مقصود در این شماره پرسش میگوید که دولت عراق نماینده اصیل ناسیونالیسم عرب در منطقه نیست و ناسیونالیسم عرب نیرویی برای اعمال اراده مردم عرب است. بحث شما در این باره چیست؟

گوروش مدرسی: "اعمال اراده مردم عرب" یک عبارت پرمطراق اما بی معنی است. من مصاحبه کلاویس مقصود را خوانده‌ام. اما نقلی که میکنید به دستگاه فکری ناسیونالیسم چپ در جهان عرب می‌خورد. یکی از شخصیت‌های اصلی این حرکت ادوارد سعید است که در این مورد تبیین‌های تئوریک مفصلی را طرح کرده است. او در یکی از آخرین کتابهایش "صلح و نارضایتی‌های آن- غزه - جریکو ۱۹۹۵-۱۹۹۳" این مضمون را تکرار میکند و ادعا میکند که یاسر عرفات و کل رهبری سازمان آزادی بخش فلسطین در توافقانشان با اسرائیل به ناسیونالیسم عرب پشت کرده‌اند من قاضی اینکده چه کسی نماینده واقعی ناسیونالیسم عرب ←

جنگ، تئوری و "تئوری جنگ"

دستاوردهای تئوریک، و هر رهنمود برنامه‌ای و تاکتیکی که بر این تئوری بنا می‌کنیم، می‌باید تثبیت شده و محفوظ داشته شوند، در غیر اینصورت، یعنی در صورتی که پیشروی ما متکی بر تثبیت قدم بقدم دستاوردها نباشد، در صورتیکه حلقه‌های رشد و تکامل یک به یک و در هر قدم تکمیل نگردند، آنگاه نخستین ضربه غیر منتظره می‌تواند ما را نه یک حلقه، نه یک گام، بلکه دهها گام و تا سرحد نقطه صفر به عقب بازگرداند.

تاکتیکهای انحرافی بخش اعظم جنبش کمونیستی در قبال جنگ ایران و عراق گواه غیرقابل انکاری است بر لاقیدی عمیقی که جنبش ما در قبال تئوری، و سیر ضروری تکامل و تثبیت دستاوردهای آن از خود نشان داده است. لاقیدی تئوریک، نه از آن رو که جنبش به تئوری نپرداخته است، بلکه از آن جهت که یا در این تلاش دستیابی به اصول برنامه و تاکتیک لنینی اصولا مد نظر نبوده است، و یا آنکه سیر تبدیل تئوری به رهنمودی

جنبش کمونیستی، در زمینه‌های مختلف انسانی، تشکیلاتی، فنی، مالی، تبلیغاتی و غیره، بی‌شک نیاز حیاتی و شرط لازم ایفای نقشی است که این جنبش در پایان بخشیدن به حیات ننگین سرمایه‌داری برعهده دارد، اما تمام اینها وقتی مکان واقعی خود را در سیر تکامل جنبش پروولتری باز می‌یابند که برنامه و تاکتیکی لنینی به حرکتشان درآورد و سمت و سوی فعالیتشان را تعیین کند. تاریخ جنبش کمونیستی مملو از نمونه‌های درهم کوبیده شدن سریع گسترده ترین امکانات و تشکیلات بدلیل سلطه سیاست اپورتونیستی بر آن و یا برعکس رشد و گسترش سریع امکانات و تشکیلات جریانات واقعا کمونیستی در مدتی بسیار کوتاه است. بدون دستاورد برنامه‌ای و تاکتیکی، دستاورد تشکیلاتی نمی‌توان داشت و بدون فکر پروولتری، هیچ بدنه‌ای در خدمت پروولتاریا به حرکت در نخواهد آمد اما سیر تکامل آگاهی مارکسیستی - لنینیستی نیز بنوبه خود سیری است که در آن هر

رزمندگان، تجلی می‌بخشید، اینک به وقفه‌ای تعیین کننده دچار می‌گردد. تعیین کننده، نه از آنرو که شرایط جدید از نظر عینی الزاما زمینه مساعدی برای پاگرفتن مجدد اپورتونیسم فراهم می‌سازد، بلکه از این نظر که اولاً دستاوردهای تئوریک محدود و تثبیت نشده، اما بهر حال گرانقدر و حیاتی جنبش به مخاطره می‌افتد، و ثانیاً، انحرافات کهنه قالب عوض می‌کنند، مرزهای سازمانی را درمی‌نوردند و در اشکالی جدید و عمدتا در دو شکل رجعت به اصل، رجعت به ناسیونالیسم خرده بورژوازی از یکسو، و آنارکو- پاسیفیسم، متکی بر فرمالیسم تئوریک و الگوسازی از سوی دیگر، تظاهر می‌یابند. این طبیعی است که رشد و تکامل آگاهی را ملاک رشد تکامل جنبشی بدانیم که می‌خواهد و باید که رهبر آگاه پروولتاریا باشد گسترش کمی

جنگ ایران و عراق یکی از آن تحولات سریع سیاسی است که صرفنظر از عواقب و آثار عینی خود، از این نظر نیز حائز اهمیت است که استواری تئوری و صحت و استحکام مبانی تاکتیکی جنبش کمونیستی ما را به بوته آزمایش می‌سپارد. سیر "مسالمت آمیز" تکامل جنبش کمونیستی ایران، با جنگ ایران و عراق، جنگی که تأثیرات عمیقی بر شرایط زیست و مبارزه طبقات جامعه بر جای نهاده است، دستخوش تلاطم می‌گردد. جریان مستمر و کمابیش رو به صعود طرد اپورتونیسم از صفوف جنبش کمونیستی، که خود را در نمونه‌هایی چون طرد اکثریت اپورتونیست مرکزیت سازمان چریکهای فدایی خلق توسط اقلیت انقلابی آن، قوت گرفتن جناح چپ در سازمان پیکار، آشکار شدن تدریجی گرایش "اکثریتی" راه کارگر و روشن شدن نسبی محتوای راست عبارت‌پردازی‌های چپ

مصاحبه پرسش با کورش

کسی که این را میگوید باید روشن کند که مردم چگونه و در چهارچوب چه نظامی اراده‌شان را اعمال میکنند آیا مثلا در زمان عبدالناصر مردم مصر مشغول اعمال اراده‌شان بودند؟ آیا میتوان پذیرفت که چون فاشیسم آلمان در بخش وسیعی از دوره حکومت خود مورد حمایت وسیع مردم آلمان بود تجسم ناسیونالیسم و اعمال اراده مردم است. اگر قرار است مردم با اراده‌شان آزادی و برابری و عدالت اجتماعی را بیابند آنوقت دیگر باید مردم را به جنبشی فرا خواند که در این باره است و برای این بوجود آمده است یعنی جنبش سوسیالیستی. بهر صورت تبیین ناسیونالیسم چپ دیگر عتیقه شده و هیچ ربطی به واقعیت ندارد.

پرسش: با تشکر از شما.

ما شاهد انواع ناسیونالیسم و عظمت طلبی ملی از جانب کسانی نظیر شاه ایران و آتاتورکیسم و حتی فاشیسم در اروپای شرقی و غربی بودیم که چیزی درباره آزادی به کسی وعده نمیدادند تا چه رسد به عدالت اجتماعی و برابری. امروز با شکست آن الگوهای توسعه و فرو ریختن بلوک مربوطه پوشش عاریه‌ای هم بيمصرف شده است. بازار و سرمایه‌داری لجام گسیخته میتواند با چهره واقعی خود بمیدان بیاید ناسیونالیسم به بستر اصلی خود برگشته. اگر کسی ایده‌ای درمورد افق اجتماعی و محدوده عمل حکومت ملی دارد باید به یکی از سنتهای اجتماعی در این عرصه بپیوندد. ناسیونالیسم عرب هم بحثی در مورد اعمال اراده مردم عرب نیست. همانطور که گفتم اعمال اراده مردم عبارت برطمطراقی است. اما

وسیعترین طیف مردم باشد روشن است در زمانی که بهر صورت ایده‌های برابری طلبانه و سوسیالیستی در جهان برو داشت و باب بود به کارگر نمیشد گفت که با رفتن خارجی و حاکمیت سرمایه‌دار ملی باید در شرایط بدوی کار کند تا جیب سرمایه دار ملی از سفره خانواده او پر شود در نتیجه باید میقبولاندند که با رفتن خارجی اعمال اراده مردم تحقق میابد و آزادی، برابری و عدالت اجتماعی حاصل میشود. بخشی از ناسیونالیسم جهان سومی طی دهه چهل تا هفتاد تحت تاثیر الگوی توسعه دولتی و ایضا ناسیونالیستی، که در اردوگاه شرق بکار میرفت، توریکی شبه کمونیستی آنها را هم قرض گرفت و شکل باصطلاح چپ بخود گرفت اما این توریکی عاریه‌ای بود و ربطی به ناسیونالیسم نداشت. در همان زمان هم

هست یا نه نیستیم درست تر آنست که کسانی که خود را ناسیونالیست میدانند نماینده واقعیشان را انتخاب کنند اما به هرکس که رای بدهند از دایره ناسیونالیستهای جریان اصلی (main stream) بیرون نخواهد بود. مشکل اصلی این تبیین این است که در آن ناسیونالیسم شامل اعمال اراده مردم، آزادی، برابری و عدالت اجتماعی است. این واقعی نیست. ناسیونالیسم بحثی در مورد حاکمیت و دولت ملی، درمقابل ناسیون بیگانه، رشد اقتصادی و پیشرفت صنعتی در چهارچوب سرمایه داری است. ملت‌هایی که دارای حاکمیت ملی هستند باشکال گوناگونی اداره میشوند. ناسیونالیسم برای تحقق این آرمان، چون هر جنبش اجتماعی دیگری، ناچار است افقی را در مقابل جامعه قرار دهد که قادر به بسیج

برای عمل آنچنان کند و لاک پشتی دنبال شده است که امروز، قریب دو سال پس از قیام، که جنگ ایران و عراق از احوال تئوریک ما می پرسد، بضاعتی نداریم که عرضه کنیم، دو موضع انحرافی امروز در قبال جنگ ایران و عراق

در جنبش طرح شده اند، اول سوسیال شوینیسم و میهن پرستی خرده بورژوازی و دوم، آثار کوباسیفیسیم، یا سیاست بی تفاوتی در قالب عبارات انقلابی مبنی بر ضرورت تبدیل جنگ ایران و عراق به قیام و جنگ انقلابی داخلی، لاقیدی تئوریک حاکم بر جنبش را در هر دو زمینه، هر چند به درجات مختلف، می توان به روشنی دید:

۱) مورد اول، موضعی است که راه کارگر و رزمندگان اتخاذ کرده اند، (از آنجا که در اینجا صرفاً به کمونیستها برخورد می کنیم، کاری به "اکثریت" نداریم). اینجا حتی سخن بر سر این نیست که چرا این رفقا نتوانسته اند "تلاش تئوریک" یکسال و نیمه خود را بصورت اصول برنامه ای و تاکتیکی جمع بندی کنند تا همان رادیکالیسم پوپولیستی متوسط شان را محفوظ بدارد و از پرتاب شدن ناگهانی و غیر ارادی شان بدامان سیاست صریح خود بورژوازی جلو گیرد بحث بر سر آنست که انحراف شووینیسم اصولاً گریبانگیر آن جریاناتی شده است که هرگز نتوانستند به سوسیالیسم بمثابه یک علم برخورد کنند، جریاناتی که کوشیده اند از مارکس و انگلس و لینین فراتر روند، نوآوری کنند و در یک کلام "از خود بیابند". راه کارگر سمبل چنین شیوه برخوردی به سوسیالیسم علمی است و رزمندگان از این نظر از برخی رگه های راه کارگری رنج می برد. آنچه در مقطع آغاز جنگ ایران و عراق دستمایه تئوریک اینان بود، احکامی التقاطی، خود پرداخته و ناگزیر متزلزل بود. آنگاه که جنگ ایران و عراق به ناگزیر لبخند امتنان از خود را تا اطلاع ثانوی از چهره ایشان زدود و به جستجوی ریسمانی، خط مشی و رهنمودی برای اعلام موضع سریع کشانیدشان، تنها نقطه اتکاءشان، نه موضعی که بدست آورده اند، بلکه موضعی گشت که هنوز از کف نداده بودند اینان "رجعت به اصل" کردند و روح خفته (و باید گفت نیمه بیدار) پوپولیسم و ناسیونالیسم خرده

بورژوازی را بلا اراده در خود بیدار ساختند، به یکباره از فراز دهها گام که لاقل مدعی بودند به جلو برداشته اند، پریدند و به همان عواطف انقلابی عموم خلقی ای که کمونیسم ایران ناگزیر از دل آن برخاسته است، بازگشتند اما این عواطف، هر قدر هم که شجاعانه و انساندوستانه باشند، همچنان عواطفی پوپولیستی اند، و کسانی که علم مبارزه یک طبقه را جانشین آن نموده اند، با جوشش عواطف خود تا تبدیل به جانبازترین و دلیرترین میهن پرستان پیش خواهند رفت، در اینکه انحراف سوسیال شووینیستی، نه فقط برخلاء اصول برنامه و تاکتیک لینی، بلکه بر غیبت کامل تئوری مارکسیستی بطور اعم، بنا شده است بیش از این نیازی به تفصیل نیست.

۲) اما در مورد آثار کو - پاسیفیسیم وضع فرق می کند این انحراف مشخص، که سازمان پیکار آن را نمایندگی می کند، به اصرار پای "تئوری" را به میان می کشد، اما این نه تئوری مارکسیسم، که خواستار تحلیل مشخص از شرایط مشخص است، بلکه مسخ مارکسیسم و تبدیل آن به الگو پردازی است. مجموعه ای از احکام و مواضع تاکتیکی که در انتزاع از تفاوت موجود میان شرایطی که این احکام و مواضع در آن طرح و اتخاذ شده اند، با شرایط مشخص امروز ما، بگونه ای اختیاری عرضه می شوند فرمالیسم پیکار در اینست که بجای آنکه تئوری مارکسیسم را در خدمت تحلیل شرایط مشخصی که جنگ را ضروری و ایجاب کرده اند قرار دهد، از نفس جنگ، بمثابه یک مشاهده آغاز می کند و در تئوری، بدنبال "فصل" مربوط به جنگ می گردد، تا رهنمودهای عملی خود را بلاواسطه از آن استخراج کند کسی که گوش فلک را با فریاد "جنگ ادامه سیاست است" کر کرده است چگونه در برخورد به جنگ، تئوری خود را فقط در مباحثات "پیشینیان" در مورد "جنگ" جستجو می کند؟ آیا موضع پرولتاریا در قبال جنگ نیز نمی باید ادامه موضع پرولتاریا در قبال سیاست باشد که این جنگ شکل قهر آمیز ادامه آنست؟ و اگر چنین است آیا تئوری "مربوط" برای درک این سیاست هم باز تئوری "جنگهای امپریالیستی" است؟ آیا "پیشینیان" خود چنین کرده بودند؟ آیا آنان برای درک و اتخاذ موضع پرولتری در قبال جنگهای

امپریالیستی، ابتدا اقتصاد عصر امپریالیسم و سیاست مبتنی بر این اقتصاد را نشناخته و در قبال آن موضع گیری نکرده بودند؟ چگونه سازمانی که تا پیش از جنگ حتی شعار سرنگونی را نیز طرح نمی کند، امروز با بروز جنگ بین دو بورژوازی، که بزعم رفقای پیکار ریشه در اختلاف منافع مستقل از انقلاب ایران دارد، ناگهان نه تنها زمان را برای طرح شعار سرنگونی مناسب می بینند، بلکه تا سرحد دعوت به سرنگونی نیز پیش می روند؟ این کدام تئوری است که جنگ را ادامه سیاست می داند، اما فقط برای بورژوازی؟! آیا جنگ داخلی "عادلان" پرولتاریا نیز نباید ادامه سیاست او باشد، و اگر چنین است آیا امروز شرایط عینی و ذهنی لازم برای آنکه این سیاست هم بگونه ای قهر آمیز دنبال گردد فراهم اند؟ چرا پیکار برای اتخاذ موضع مثلاً به این حکم تئوریک بزرگان رجوع نکرد که "با قیام بازی نکنید"؟ آیا پیکار اومانیتست، آنقدر اومانیتست نیست که بداند یک قیام و یا جنگ داخلی شکست خورده، بدون حزب، بدون صف مستقل و رهبری پرولتاریا، بدون برنامه و بدون تمامی ملزومات برای دست زدن به اقدام قهر آمیز برای تصرف قدرت سیاسی، پرولتاریا و تمامی دستاوردهای محدود تا کنونی او را به "گوشتم دم توپ" ضد انقلاب بدل خواهد ساخت و "پوست و گوشت و استخوان" او را به مصالحتی برای سازماندهی دوره جدیدی از انباشت سرمایه تبدیل خواهد کرد؟ اینها همه مسائلی تئوریک اند که پیکار می توانست به همان شیوه فرمالیستی به فصول مربوط به آنها، "فصل تئوری قیام"، "فصل تئوری بحران"، "فصل برنامه و تاکتیک" و غیره در کتب حدیث رجوع کند اما پیکار بیش از این فرمالیست است که چنین کند، او جنگ را می بیند و لذا تئوری جنگ را می خواهد او مسائل تئوریک ناظر بر معضل خود را از روی شکل مساله ای که پیشروی خود دارد انتخاب می کند و در تئوری در جستجوی هر سطری که نامی از این شکل برده شده است کنکاش می کند این چیزی نیست جز به لفظ تئوری چسبیدن و لاجرم از فراز متد و محتوای آن پریدن!

اما مکان واقعی تئوری در تبیین مساله جنگ چیست؟

بطور خلاصه:

۱) تئوری باید بتواند ضرورت جنگ را تحلیل کند ظاهراً همه کسانی که عبارت "جنگ ادامه سیاست است ..." را شب و روز تکرار می کنند نیز همین هدف را دارند اما پائین تر نشان خواهیم داد که چگونه آنچه ابتدا در بررسی های میهن پرستان و آثار کو - پاسیفیسیم ها مطرح نیست مفهوم مارکسیستی "ضرورت" است منظور از توضیح ضرورت جنگ، توضیح و تحلیل مکان آن در سیر قانونمند مجموعه مناسبات تولیدی و روابط طبقاتی معینی است که این جنگ بر متن آن و در رابطه با نیازهای تحول و انکشاف آن صورت می پذیرد اینجا خاورمیانه است، منطقه خلیج فارس است، منطقه ای است که در آن سرمایه انحصاری به رهبری امپریالیسم آمریکا تا پیش از انقلاب ایران مناسبات معینی را با پرولتاریای کشورهای منطقه (و به این اعتبار با توده های زحمتکش غیر پرولتر) برقرار ساخته بوده است، مناسباتی که در چارچوب تقسیم امپریالیستی جهان مکان و معنای خاص خود را داشته و یکی از شروط جهانی تولید و باز تولید مناسبات امپریالیستی تولید (تا پیش از شروع تلاشی جدید و احتمالی برای تقسیم مجدد جهان) را تشکیل می داده است. اینجا، در این منطقه و در مهمترین کشور تحت سلطه در خلیج فارس (از نظر اقتصادی و سیاسی)، انقلابی در جریان است که این مناسبات را با توازن و تعادل امپریالیستی درونی آن، مورد تهدید قرار داده و ادامه آن، اقتصاد و سیاست امپریالیستی را نه فقط در ایران بلکه در تمامی خاورمیانه به ورطه بحران خواهد افکند اینجا پرولتاریا آرمانها، اهداف و امکانات معینی دارد و سرمایه انحصاری نیز بهمین ترتیب بدنبال ایجاد و احیای شرایط اقتصادی و سیاسی معینی است اینجا آرایش معینی، بواسطه جریان انقلاب در ایران، میان دو اردوگاه انقلاب و ضد انقلاب بر سر مسائل معینی بوجود آمده است، و... ضرورت جنگ را توضیح دادن، یعنی مکان آنرا در سیر انکشاف این مناسبات تولیدی و روابط و رویارویی های طبقاتی تحلیل کردن. چه کسی می تواند به جنگی میان طبقات (هر چند طبقه ای) در متن این مجموعه مناسبات برخورد کند بی آنکه اقتصاد و سیاست را، با توجه

تحریر کنندگان احکام لنینی، معنائی جز لیست کردن "مطالبات" طبقات از جنگ نداشته است. تاکتیک پرولتاریا هم از همین سطح "مطلوبیت و مطالبات" استخراج می شود. "جنگی حادث شده است که دلالتش مستقل از مبارزه طبقاتی در ایران است، حال بینیم منافع پرولتاریا، حالت مطلوب برای پرولتاریا در این جنگ چیست؟" این سوال را پاسخ دهید، تاکتیک پرولتری را یافته اید!

در اینکه توضیح مطلوبیت طبقاتی جنگ جزء لاینجزای هر تحلیل مارکسیستی است تردیدی نیست اما منحصر کردن تحلیل به این سطح، جز قضاوت کردن بورژوازی بر حسب آنچه او درباره خود می گوید، و لاجرم جز از کف دادن قدرت تحلیل تئوریک مارکسیستی از ضروریات و قوانین حاکم بر حرکت طبقات و به این اعتبار گسستن کامل از تئوری در طرح و اتخاذ تاکتیکها نتیجه ای نخواهد داشت.

اما آن تئوری که در برخورد به جنگ ایران و عراق قادر باشد ضرورت، امکان و مطلوبیت طبقاتی این جنگ را بشکافد، ناگزیر می باید در وهله اول به مسائلی پاسخ دهد و یا داده باشد که حتی قبل از آغاز جنگ پیششاروی جنبش کمونیستی و کارگری ما قرار داشته است. اگر توضیح ضرورت جنگ مستلزم تحلیل مناسبات بنیادی میان کار و سرمایه در ایران و منطقه و تحولات کنکرت آن است، بدیهی است که "انقلاب ایران" بعنوان بنیادی ترین و تعیین کننده ترین عامل در سیر تحول این مناسبات در چند ساله اخیر می باید محور این تحلیل تئوریک قرار گیرد. اگر نخواهیم مانند پیکار از سطح مطلوبیت طبقاتی جنگ آغاز کنیم و تحلیل را با بیوگرافی بورژوازی ایران و عراق و اشتیاقات، امیال و تخصیساتی آغاز کنیم که این دو بورژوازی "همواره داشته اند" و امروز "دست بر قضا" بروز خارجی یافته اند، یعنی اگر خواهیم مارکسیستی فکر کنیم و معتقد باشیم که تحولات اجتماعی، و از جمله جنگ میان دو بورژوازی تضادفی و اختیاری رخ نمی دهند و از نظر تاریخی، هر میل و هوس "قائم بذات" طبقاتی تنها آنگاه امکان تحقق می یابد که ضروریات بنیادی حرکت جامعه و مناسبات تولیدی و طبقاتی تحقق آنرا ضروری و ممکن کرده باشند و

بعبارت دیگر، انقلاب حاصل حاد شدن تضاد میان رشد نیروهای مولده و مناسبات تولیدی است که مانع رشد آن گشته اند، این ضرورت انقلاب است، اما هرگز کسی را نخواهید یافت که با شعار "راه رشد نیروهای مولده گشوده باید گردد" در انقلاب شرکت کند! (البته داریم کسانی را که با این شعار، از زیر انقلاب شانه خالی کنند) برای مثال یک انقلاب بورژوایی کلاسیک، به اعتبار نقش اش در راهگشایی از رشد نیروهای مولده ضرورت می یابد، اما هیچیک از اقشار و طبقات اجتماعی با این هدف در انقلاب شرکت نمی کنند و به آن جلب نمی شوند. آنها انقلاب را، و لاجرم تناقض زیرین آنرا، در همان اشکالی می فهمند و تصویر می کنند که مارکس فوقا اشاره می کند تجارت آزاد می خواهند، برابری در برابر قانون می خواهند، آزادی علم از چنگال مذهب را می خواهند، نان می خواهند، جدایی مذهب از دولت را می خواهند، پارلمان می خواهند از بین رفتن دیون اربابی را می خواهند، و... به "نیروهای مولده" و تناقض آن با "مناسبات تولید" اندیشه هم نمی کنند، اما در همین این و آن خواستن ها، تحولی را باعث می گردند که در واقعیت امر به ضرورت انقلاب، به تناقض زیربنایی جامعه، پاسخ می گوید و راه را برای رشد نیروهای مولده می گشاید. مطلوبیت طبقاتی جنگ، و یا بعبارت دیگر اهداف و منافع ویژه ای که انعکاس ضروریات عام تر و بنیادی تری در ذهن طبقات معین است، لاجرم خود در سطحی روبنایی معنی دارد. جنگ را صرفا با "اهداف ویژه" طرفین متخاصم توضیح دادن چیزی جز سیاست را به دیپلماسی و "سیاست خارجی" تنزل دادن نیست، حال آنکه جنگ و دیپلماسی هر دو ادامه سیاستند. تمام آنچه که میهن پرستان و آثار کو-پاسیفیست های ما تا کنون بنام تحلیل تئوریک از جنگ ایران و عراق تحویل داده اند، چیزی جز سیر و سیاحت در همین سطح روبنایی، سطح مطلوبیت و یا عدم مطلوبیت جنگ برای این یا آن طبقه معین نبوده است: "بورژوازی عراق این را می خواهد، بورژوازی ایران آن را"، "پرولتاریای ایران و عراق منفعتی در جنگ ندارند"، یا "بفرض پرولتاریای ایران است که جلوی عراق بایستد" و... سیاستی که جنگ ایران و عراق ادامه آنست، برای این

(مطلوبیت برای طبقات معین) را بررسی کند از آنجا که مفسرین عجول جمله "جنگ ادامه سیاست..." دقیقا همین مقوله "مطلوبیت طبقاتی جنگ" را با مساله "ضرورت جنگ" اشتباه گرفته اند، لازمست قدری در باره این مساله اثباتا توضیح دهیم.

تا آنجا که از ضرورت و امکان جنگ سخن می گوئیم، قوانین و شرایط عینی موجود مسلط بر جامعه و خارج از ذهن انسانها را مد نظر داریم. اما وقتی از خود جنگ، بمثابه یک واقعیت بالفعل صحبت می کنیم، پای انسانها و ذهنیت و شعور طبقاتی آنها کاملا بمیان کشیده می شود. ضرورت و امکان جنگ مقولاتی هستند که به قوانین عینی و اقتصادی حرکت جوامع و مشخصات اقتصادی و سیاسی کشورها در یک مقطع تاریخی معین مربوط می شوند اما طبقات بازتاب انسانی این مناسبات اقتصادی اند، و لذا آنچه را که در اراده شان وادار به حرکت شان می کند، اینان بصورت "منافع و اهداف ویژه" خود در این یا آن مقطع معین فرموله و تعریف می کنند و با تعریف و اتخاذ پراتیکی (فرهنگی، سیاسی، نظامی و...) برای دستیابی به این اهداف و منافع، در عمل سیر انکشاف مناسبات اجتماعی و روابط طبقاتی را، با دخالت و حرکت ارادی خود، به پیش می رانند. این اهداف ویژه بی شک در همان محدوده ای که قوانین (ضروریات) و امکانات عینی بدان تحمیل می کنند، دنبال گرفته می شوند، اما کاملا بر آن منطبق نیستند چرا که منافع و اهداف ویژه طبقات بیان ضروریات عینی تحول مناسبات اجتماعی از زاویه شعور طبقاتی معینی هستند.

"تغییرات زیربنای اقتصادی، دیر یا زود به تحول تمامی روبنای عظیم می انجامد در مطالعه این تحولات همواره لازم است تمایزی قائل شویم. بین تحول مادی وضعیت اقتصادی تولید، که می تواند با دقت علوم طبیعی تبیین شود، با آن اشکال حقوقی، سیاسی، هنری، مذهبی و یا فلسفی - و بطور خلاصه با آن اشکال ایدئولوژیکی - که انسانها در آن اشکال از این تناقض (در زیربنای اقتصادی) آگاه شده و با مبارزه خویش یکسره اش می کنند" (مارکس، پیشگفتار نقد اقتصاد سیاسی)

به موقعیت دو طبقه اصلی متخاصم، پرولتاریا و بورژوازی، در این مقطع معین مورد تحلیل قرار دهد؟ کدام متن کلاسیک در باره جنگ می تواند، بی آنکه تعقل، تفکر و شناخت مشخص کمونیستهای امروز آنرا با تحلیل مشخص از شرایط مشخص امروز و اینجا پیوند دهد، بلافاصله و بلاواسطه رهنمودی عملی بدست دهد؟ آری، جنگ ادامه سیاست است بطرق قهری، اما سیاست طبقات خود از مکان تولیدی آنها و عکس العمل آنها، بمثابه بازتاب انسانی مکانهای تولیدی معین، نسبت به قوانین ضروری حرکت و انکشاف مناسبات تولیدی نشات می گیرد، و اگر این دومی را ندیده باشیم، ضرورت جنگ را درک نخواهیم کرد، زیرا ضرورت ظهور آن سیاستی را که جنگ ادامه قهر آمیز آنست را نفهمیده ایم. به این نکته باز می گردیم.

۴ تئوری باید "امکان جنگ" - یعنی شرایط عینی اقتصادی و سیاسی که جنگ برای بروز و ادامه خویش به آن متکی است - را توضیح دهد. تئوری باید این نکته را توضیح دهد که کدام شرایط اقتصادی و سیاسی (و نظامی)، ادامه قهر آمیز سیاست را بصورت جنگ دو کشور معین به منصفه ظهور می رساند، تئوری باید توضیح دهد که چرا جنگ میان این دو کشور معین می تواند یکی از اشکال ادامه قهر آمیز سیاست طبقات باشد، و بر این مبنی اول، احتمال تحول جنگ را به اشکال دیگر، ثابا سیر محتمل بسط و ادامه آن، و ثالثا شرایط اقتصادی و سیاسی خاتمه آنرا بشناسد آیا با توجه به شرایط اقتصادی و سیاسی موجود، اصولا شروع و ادامه این جنگ می تواند به ضروریات و نیازهایی که موجد آند پاسخ دهد؟ برای این منظور جنگ تا کی و تا بوجود آوردن کدام تحولات معین می باید ادامه یابد؟ آیا این جنگ معین به ایجاد این تحولات قادر است؟ اگر نه، ادامه قهر آمیز سیاست موجد این جنگ معین در چه اشکال دیگری دنبال خواهد شد؟ آیا شکست و پیروزی طرفین متخاصم، الزاما با شکست و پیروزی سیاست موجد جنگ مترادف است و...

۳ تئوری باید، در گام بعد، از تحلیل ضرورت بنیادی و امکان عملی جنگ فراتر رفته و مطلوبیت طبقاتی جنگ

اینصورت، شعار تبدیل جنگ به جنگ داخلی و قیام و... رجزخوانی آنارشستی بیش نخواهد بود

وظیفه ای که این جنگ مشخص در برابر پرولتاریا قرار میدهد، تعیین آنچنان تاکتیک معینی است که مشی تاکتیکی او را در شرایط جدید به بهترین وجه پیگیری نماید نکته مهم در این میان تعیین آن اشکال معینی است که انقلاب از جانب جنگ بطور اعم و عملکردهای دو رژیم ایران و عراق بطور اخص مورد تهاجم قرار گرفته است. اشکالی که مقابله پرولتاریا با آن نه تنها هجوم بورژوازی را پس می راند، بلکه امر سازماندهی و ارتقاء آگاهی پرولتاریا را، که شرط لازم نزدیک شدن به قدرت سیاسی است، به پیش می برد

امروز سردرگمی تاکتیکی جنبش کمونیستی بیش از پیش فقدان یک مشی تاکتیکی پرولتاریا را برملا ساخته است، و این بنوبه خود از فقدان یک برنامه روشن کمونیستی در انقلاب حاضر و تحلیل مشخص از شرایط پس از قیام مایه می گیرد جنگ این خاصیت را داشته است که این خلاء را به وجه خیره کننده ای مشهود ساخته است. نتایج عملی تاکتیکهای انحرافی، یعنی تقویت رژیم جمهوری اسلامی توسط سوسیال شونیست ها و آب ریختن به آسیاب اپوزیسیون امپریالیستی توسط آنارکو - پاسیفیستها، و لاجرم فرستادن پرولتاریا به دنبال بورژوازی از هر دو سو، آنقدر اسفبار خواهد بود که جنبش کمونیستی را به نقد عینی از لاقیدی تئوریک خود، و بی توجهی اش به اصول برنامه و تاکتیک پرولتاریا، بکشاند نکته مثبت اینست که مصالح این نقد هم اکنون در موضعگیری ها و مباحثات درون جنبش کمونیستی بر سر مساله جنگ فراهم آمده است.

منصور حکمت

سوم آبان ۱۳۵۹

بسوی سوسیالیسم

- دوره اول - شماره ۳

که مباحثات سیاسی، را از همان فردای قیام بهمین در مقابل رژیم جمهوری اسلامی که تا مدتها عامل اصلی تهاجم ضد انقلاب بود، و نیز در قبال کودتای اپوزیسیون امپریالیستی و اینک جنگ ایران و عراق، بیکدیگر پیوند می دهد

و ثالثا، تا زمانی که شرایط عینی و ذهنی لازم برای قیام به رهبری پرولتاریا و استقرار دولت انقلابی فراهم نیامده است، یعنی تا زمانی که دفاع از انقلاب و حفظ و بسط دستاوردهای آن لزوما باید از پائین، و نه از بالا و پائین هر دو صورت پذیرد، جلوگیری از تثبیت حکومت ضد انقلابی کنونی بورژوازی یا وحدت یافتن صفوف بورژوازی، یکی از ارکان تعیین کننده مشی تاکتیکی پرولتاریا است. از اینرو دفاع از انقلاب نمی تواند و نباید با دفاع از حکومت و یا جناحی از بورژوازی، چه در تئوری و چه در عمل مترادف قرار گیرد لذا دفاع از انقلاب این معنی را نیز در بردارد که پرولتاریا مقابل تمام تلاشهایی که بورژوازی در اشکال مختلف، و هر روز بیشتر به گونه ای قهر آمیز، برای استقرار هژمونی سرمایه انحصاری در صفوف بورژوازی بدان دست می زند، مقاومت کرده و آنرا قاطعانه سرکوب نماید

از اینجاست که ما معتقدیم دفاع از انقلاب و حفظ تداوم آن، بمثابة مشی تاکتیکی پرولتاریا، از پس از قیام بهمین تا کنون و تا زمانی که تعرض برای تصرف قدرت سیاسی بدلیل شرایط عینی و ذهنی در دستور قرار ننگرفته است، مستقل از جنگ حاضر، و یا هر تهاجم بالفعل دیگر ضد انقلاب اصولی بودن خود را به ثبوت رسانیده است. تنها یک خرده بورژوازی محبوس در الفاظ، و یا کسی که خود هنوز رژیم جمهوری اسلامی و "انقلاب" را مترادف می گیرد، می تواند سیاست "دفاع از انقلاب در مقابل جنگ سرمایه داران" را دفاع طلبی در مقابل عراق بداند منتقدین سیاست دفاع از انقلاب در مقابل جنگ، باید مشخصا این را نشان دهند که اکنون آنچنان شرایط عینی و ذهنی فراهم اند که سیاست پرولتاریا می باید به سیاست تعرض برای تسخیر قدرت سیاسی بدل شود در غیر

تحول دو اردوگاه انقلاب و ضد انقلاب، در دفاع از این مشی چنین استدلال کرده ایم که:

اولا، انقلاب دمکراتیک ایران می باید فراهم آورنده پیش شرط های اقتصادی و سیاسی مشخص برای حرکت نهایی پرولتاریا بسوی سوسیالیسم باشد این پیش شرط ها و دستاوردها می باید بوجود آیند، حفظ شوند، بسط داده شوند و این همه به قابلیت نیروی مستقل پرولتاریا در سازماندهی و رهبری دفاع از این دستاوردها بستگی خواهد داشت. پیروزی انقلاب حاضر به معنای آنست که پرولتاریا بتواند پروسه ایجاد این پیش شرط ها و دستاوردهای اقتصادی و سیاسی را "از بالا" تسهیل و تسریع کند. انجام این امر خود مستلزم دفاع قاطعانه از دستاوردهای قیام نیمه کاره بهمین و بسط این دستاوردها بمنظور فراهم آوردن شرایط عینی و ذهنی لازم برای قیام دیگری است که می باید به رهبری پرولتاریای انقلابی به پیروزی رسد مادام که شرایط عینی و ذهنی لازم برای این قیام پیروزمند (بمثابه حلقه ای در مبارزه طبقاتی پرولتاریا) فراهم نیامده اند، دفاع از انقلاب بمعنای عام فوق مشی تاکتیکی عمومی پرولتاریا خواهد بود. بعبارت دیگر برنامه پرولتاریا در انقلاب حاضر مبتنی بر تحلیل مشخص شرایط مشخص پس از قیام بهمین، آن رشته عمومی که تاکتیکهای کمونیستها را در این دوره به هم پیوند می دهد، تعیین نموده است.

ثانیا، تحلیل مشخص سرمایه داری ایران، محتوم بودن تهاجم قهر آمیز بورژوازی و امپریالیسم را به انقلاب و به پرولتاریا، در اشکال مختلف و به رهبری جریانات سیاسی مختلف بورژوازی ایران (چه در حکومت و چه در اپوزیسیون) و یا حتی نیروهای بورژوازی امپریالیست بطور اعم، آشکار نموده است. "دفاع از انقلاب"، بمعنای سازماندهی مقاومت توده ای به رهبری پرولتاریا در مقابل این تهاجم محتوم، به معنای اخص کلمه نیز در دستور پرولتاریای انقلابی قرار می گیرد و یکی از ارکان تعیین کننده مشی تاکتیکی او را تشکیل می دهد این نکته ای است

بطور خلاصه اگر در تحلیل جنگ ایران و عراق از مناسبات کار و سرمایه و تحولات و اوضاع و احوال کنکرت آن حرکت کنیم، آنگاه گریزی نخواهیم داشت از اینکه تحلیل جنگ را ادامه تحلیل خود از سرمایه داری امپریالیستی در ایران و منطقه و اثرات انقلاب ایران بر آن، بدانیم بنابراین اگر بخش اعظم جنبش کمونیستی مساله جنگ و تاکتیک پرولتاریا در قبال آن را به نادرست جدا از تئوری و مواضع برنامه ای و تاکتیکی خود در قبال انقلاب ایران بررسی می کند، ما باید تاکید کنیم که نظر به اهمیت تعیین کننده انقلاب ایران در سیر انکشاف مناسبات امپریالیستی کار و سرمایه در ایران و منطقه، موضع گیری در قبال جنگ ناگزیر می باید بر تئوری، مواضع برنامه ای و مشی تاکتیکی ما در قبال انقلاب ایران متکی باشد و با آن در تطابق قرار گیرد

اینجاست که به نکته ای که در ابتدای بحث به آن اشاره کردیم می رسیم: تاکتیکهای بخش اعظم جنبش کمونیستی در قبال مساله جنگ، افشاگر کم کاری قابل ملاحظه ای است که جنبش در زمینه تبدیل تئوری به اصول برنامه و تاکتیک بدان گرفتار بوده است. جنبش کمونیستی تاکتیکهای خود را در قبال مسائل سیاسی و از جمله جنگ حاضر، که یکی پس از دیگری مستقل از اراده او طرح می شوند، عمدتا بگونه ای گسسته و جدا از یک مشی تاکتیکی مشخص که مبتنی بر تحلیل مشخص جامعه و انقلاب ایران و برنامه مشخص در قبال آن باشد، طرح و اتخاذ می کند مادام که چنین است از انحرافات تاکتیکی، و از آن مهمتر از بروز این انحرافات در اشکال متنوع، گریزی نخواهد بود

بنظر ما، مشی تاکتیکی که تحلیل مارکسیستی شرایط جامعه و انقلاب و اهداف آن اتخاذ آن را ضروری و اصولی می سازد، مشی "دفاع از انقلاب و تداوم بخشیدن به آن" است ما در مقالات و جزوات مختلف، با بررسی خصوصیات بنیادی سرمایه داری ایران، ماهیت و محتوای انقلاب حاضر، و سیر

"ماهانه" را بخوانید و آن را به فعالین کمونیست و به کانونهای فکری و سیاسی معرفی کنید!

اطلاعیه حزب کمونیست ایران درباره جنگ در خاورمیانه

۲۰ ژانویه ۱۹۹۱

در اولین ساعات روز ۱۷ ژانویه کابوسی که برای مدت ۵ ماه نفس را در سینه جهان حبس کرده بود به وقوع پیوست. با شلیک موجی از موشکهای کروز و حمله وسیع بمب افکنهای آمریکا و موتلفینش به شهرها و تاسیسات عراق جنگی خونین در خاورمیانه آغاز شد که عواقب مخرب و ارتجاعی آن چهره جهان را دگرگون خواهد کرد.

امروز دیگر رسانه‌ها و سیاستمداران و سخنگویان بورژوازی آمریکا و موتلفینش خود رسماً اعلام میکنند که برخلاف تمامی تبلیغات تانکونی و تمام عوامفریبی‌ها و تحریراتشان در مورد حق حاکمیت کویت، جدال دموکراسی و دیکتاتوری و دفاع از موازین حقوق بین‌الملل و غیره، اشغال کویت توسط عراق جز بهانه‌ای برای شکل دادن به یک "نظم نوین" امپریالیستی بدنبال سقوط بلوک شرق نبوده است. هزاران تن بمبی که هر ساعت بر سر مردم زحمتکش یک کشور ریخته میشود راه این نظم نوین را هموار میکند. امروز هر کس که اندک شناختی از تاریخ سرمایه‌داری و سابقه امپریالیسم و میلیتاریسم داشته باشد عروج دور جدیدی سلطه طلبی و تجاوزگری آشکار قدرتهای امپریالیستی را در پس این جنگ به روشنی میبیند. دنیای پس از جنگ سرد و تعادل جدیدی که قرار است بدنبال حذف بلوک شوروی از صحنه برقرار شود دارد در دل این جنگ تعریف میشود. چند و چون این نظم نوین را، از اجساد انسانهای بیگانه‌ای که مسیر تانکونی آن را پوشانده است بخوبی میتوان دریافت. مسئولیت اشغال کویت و مصائب ناشی از آن با عراق است. اما جنگ امروز دیگر تماماً محصول آمریکا و سلطه جویی جهانی ابر قدرتی است که به زعم خود فرصتی برای جلوگیری از اضمحلال و افول خود در برابر واقعیات دنیای معاصر پیدا کرده است.

بحران و جنگ در خاورمیانه صحنه دیگری برای نمایش ریاکاری سرمایه‌داری و سیاستمداران و رسانه‌های آن بوده است. حقایق این سلطه طلبی آشکار را از مردم پنهان داشتند. جهان را در مدت کوتاهی برای این مردم کشتی آماده کردند. دولتهایی که هر روز دست نوازش بر سر اسرائیل و جنایاتش علیه مردم فلسطین میکشند و رژیم نژاد پرست آفریقای جنوبی را زیر چتر حمایت خود قرار داده اند، اشغالگران گرانادا و پاناما، مسببین نسل کشی در ویتنام و تنها بکارگیرندگان بمب اتم علیه مردم در تاریخ بشر بناگاه مدافع انسانیت و حقوق بین‌المللی از آب درآمدند. به اسم مقابله با تجاوز عظیم‌ترین تجاوز نظامی تاریخ معاصر را دیکتاتوری دهها هزار تن بمب بر سر مردم زحمتکش عراق ریختند. به اسم نابودی سلاحهای کشتار جمعی میلیونها انسان بیگناه را به خو کچه آزمایشگاه مدرن‌ترین و مخرب‌ترین سیستم‌های موشکی و بمبهای هدایت شونده تبدیل کردند.

این جنگ جنگی علیه علیه بشریت است. علیه هر جلوه‌ای از تمدن و آزادی و پیشرفت. این جنگی پیشگیرانه است علیه بشریت کارگر و بیحقوقی که از رخوت دهه هشتاد بیرون میاید. این جنگی است علیه همه کسانی که در فروپاشی نظم امپریالیستی پیشین جهان راهی برای آزادی و برابری و انسانیت جستجو میکنند. این جنگ بیش پرده سرکوبهای فرادست. این جنگ اولتیماتومی است که معماران نظم ارتجاعی نوین به جنبش‌های کارگری و حق طلبانه در هر گوشه جهان میدهند. با این جنگ دنیا به واقعیات دهه نود بیدار میشود. علم و کتل "دموکراسی" و "انسانیت" که بورژوازی غرب برای عقب راندن بلوک رقیب بالا برده بود، زیر پای

خود او لگدمال میشود و تبلیغات و هیاهویی که برای به خط کردن روشنفکران ابله در غرب و شرق و برای سردواندن کارگران برپا شده بود بسرعت محتوای واقعی خود را آشکار میکند. رویای ابلهانه "صلح و صفا زیر سایه بازار" نقش بر آب میشود و سرمایه ماهیت صدمبار آزمایش شده خود را بار دیگر عریان میکند. "هویت اروپایی" مصرف اولیه خود را به نمایش میگذارد. انکار هویت عام انسانی، چشم پوشیدن به مصائب و رنج غیراروپایی و تقسیم مردم جهان به انسانهای درجه اول و درجه دوم. دنیای دهه نود قرار است دنیای احیای معیارها و اخلاقیات کولونیالیسم، دنیای میلیتاریسم، دنیای تروریسم تعمیم یافته، دنیای سانسور حقایق و ژورنالیسم نوکر باشد. این نظم "نوبنی" است که دارد در این جنگ حدادی میشود.

مصائب این جنگ به قربانیان بلافصل آن در خاورمیانه، به کشته‌ها و زخمی‌ها و آوارگانش، محدود نمیشود. عواقب سیاسی عملی آنها تنها در آغاز دوره جدیدی از میلیتاریسم و سلطه طلبی آشکار قدرتهای امپریالیستی خلاصه نمیشود. این جنگ جهان را در همه ابعاد به عقب میکشد. اگر جلوی اینها گرفته نشود، جهان به میدان تعصبات جاهلانه مذهبی و میهن پرستانه، تروریسم کور، قومی‌گری و نژادپرستی تبدیل میشود. عقبگرد سیاسی و سقوط فرهنگی و اخلاقی در یک مقیاس جهانی نتیجه محتوم این جنگ خواهد بود.

حزب کمونیست ایران این جنگ و تهاجم آمریکا و متحدینش به مردم عراق را بشدت محکوم میکند. نه اشغال کویت توسط عراق و نه هیچ بحران منطقه‌ای دیگری چنین اقدام مخرب و ضد انسانی‌ای را توجیه نمیکند. مساله اشغال کویت میبایست در یک چهارچوب منطقه‌ای و از طرق غیر نظامی حل و فصل شود. ما خواستار قطع فوری جنگ و خروج نیروهای خارجی از منطقه هستیم.

به این جنگ باید خاتمه داد. فعالین حزب

حزب کمونیست ایران

۲۰/۱/۹۱

نشریه کمونیست، ارگان حزب

کمونیست ایران، شماره ۶۰-

بهمن ۱۳۶۹

نامه سرگشاده به کادرها، اعضا و هواداران انقلابی ”سازمان رزمندگان آزادی طبقه کارگر“

رفقا!

آینده محتومی را برای جریان مسلط بر رزمندگان ترسیم نکند؟

روگردانی صریح سازمان رزمندگان از مارکسیسم انقلابی و آشکار شدن سلطه اپورتونیسیم بر آن، امری قابل انتظار، اما از نقطه نظر منافع پرولتاریای ایران نگران کننده و تاسف بار است. قابل انتظار بود، زیرا خط اپورتونیستی حاکم بر رزمندگان، بیش از این نیز بکرات لاقیدی خود را به تئوری مارکسیسم انقلابی به ثبوت رسانیده بود؛ عبارت پردازی ها، معلق گویی ها و لفاظی های تکبر آمیز و سراپا التقاطی و خرده بورژوائی را بر جای تحلیل روشن از انقلاب حاضر و وظایف پرولتاریا و کمونیستها در آن نشانیده بود و رادیکالیسم پوپولیستی متکی بر شور و شوق انقلابی ماوراء طبقاتی را جایگزین مارکسیسم لنینیسم و تبلور روشن آن در برنامه و اصول تاکتیک لنینی نموده بود. قابل انتظار بود، زیرا خط حاکم بر رزمندگان عجز کامل خود را از درک قوانین حرکت زیربنای اقتصادی سرمایه داری ایران در متون تئوریک و جدلی مختلف بوضوح آشکار ساخته بود. سازمان رزمندگان کوشیده بود تا به ”قطب چپ“ جنبش م. ل بدل شود، بی آنکه ملزومات پایه ای تحقق چنین هدفی را در خود جمع داشته باشد و یا حتی آن را بشناسد نقطه اتکاء رزمندگان در این تلاش، ”رادیکالیسمی“ بود که نه از تئوری، برنامه و نیازهای مبارزاتی ”رادیکالترین“ طبقه عصر حاضر، پرولتاریا، بلکه از ذهنیتی خرده بورژوائی مایه می گرفت. ما به سهم خود کوشیدیم تا به صف سایر نیروهای جنبش کمونیستی در مبارزه با رویزونیسم جنینی رزمندگان پیوندیم، اما بر خورد رزمندگان مبارزه ایدئولوژیک نیز، مهر منحوس خرده

بورژوازی را بر چهره داشت. رزمندگان، رزمندگانی که از پاسخگویی به بنیادی ترین مسائل انقلاب حاضر طفره رفته بود، رزمندگانی که مکان تئوری را در مبارزه انقلابی پرولتاریا نمی شناخت و لذا آن را به وسیله ای حقیر در خدمت توفیقات تشکیلاتی تنزل داده بود، دفعتاً، با این ادعاهای خرده بورژواآمانه که گویا به تصدیق دوست و دشمن ایهامی در زمینه معضلات تئوریک جنبش کمونیستی بر جای نگذاشته است، ارگان تئوریک خود را تعطیل نمود.

رفقا!

سوسیال شوبنیسم امروزی رزمندگان و یا اگر بخواهیم آنرا بنام واقعی اش بخوانیم همسوئی رزمندگان با منافع و سیاست بورژوازی، یک اشتباه تاکتیکی نیست لغزشی فکر نشده و قابل اغماض و رفع و رجوع از سوی این یا آن رفیق نیست، صاعقه ای نیست که تصادفاً درختی پر بار و استوار را خاکستر کرده باشد، چنین نیز نباید قلمداد شود. تاکتیک بورژوائی رزمندگان، ادامه منطقی و طبیعی انحرافات بنیادی خط حاکم بر سازمان در زمینه تئوری، برنامه و اصول تاکتیک است، و آنچه امروز این انحرافات را تجلی آشکار میبخشد صرفاً وقوع تغییر ناگهانی در اوضاع سیاسی است. عدم درک مناسبات تولید سرمایه داری در عصر امپریالیسم در کشور تحت سلطه، عدم درک انقلاب دموکراتیک بمنابۀ پیش شرط حرکت نهائی پرولتاریا بسوی سوسیالیسم، خلط کردن اهداف و برنامه حداقل و حداکثر پرولتاریا و کاهش دادن سوسیالیسم به سرمایه داری ”مستقل“ دولتی، انحراف از تئوری لنینی دولت، عدم درک مقوله هژمونی پرولتاریا در جنبش دموکراتیک، عجز از درک مبانی بنیادی وحدت م. ل ها، زیر پا گذاشتن ابتدائی ترین موازین و فراموش کردن اهداف و شیوه های مبارزه ایدئولوژیک لنینی و...

اینهاست زمینه های ”تاریخی“ سقوط قابل انتظار رزمندگان به ورطه اپورتونیسیم آشکار، و اینرا نه فقط ما، بلکه هر رفیق ”رزمنده“ که به سازمان خویش از ورای عینک ”انس و عاطفه“ ننگرد، میتواند دریابد و روی سخن ما نیز با آن رفقائی است که هم اکنون اینرا دریافته اند.

اما در غلطیدن رزمندگان به سوسیال شوبنیسم امری نگران کننده و بسیار اسف بار نیز هست. زیرا امروز با سلطه مشی اپورتونیستی بر سازمانی مواجهیم که بدلیل بروز خارجی و تبلیغات ”رادیکال“ اش در ابتدای دوره جدید فعالیت خود، بسیاری از صادقترین و فعالترین کادرها و نیروهای کمونیست را، که آنقدر انقلابی بودند تا از حاکمیت مستمر خط مشی راست بر جنبش م. ل به تنگ آیند اما آنقدر به مبانی تئوریک م. ل بها نمیدادند تا کمونیسم را از ”رادیکالیسم“ متمایز کنند، بخود جلب نموده است. این واقعیتی است که از مسلط شدن تئوری و سیاست بورژوائی بر سازمان رزمندگان دورنمائی بس اسف بار ترسیم میکنند. اسف بار و تکان دهنده تر از برافراشته شدن پرچم سفید کار ۵۹ اینجا دقیقاً آن مبارزینی که کوشیده بودند و امید داشتند تا با پیوستن به رزمندگان خط فاصلی قاطع میان خود و اپورتونیسیم حاکم بر جنبش م. ل ترسیم کنند، مورد هجوم بورژوازی قرار گرفته اند و میروند تا در صورت کوتاهی و ناپیگیری در مبارزه هرچه گسترده تر، سریع تر و قاطعانه تر با جریان مسلط، سنگر تشکیلاتی خویش را از کف بگذارند و توجه به این واقعیت است که ما را بر آن میدارد تا از جنبه ”قابل پیش بینی“ و ”آموزنده“ سقوط رزمندگان فراتر رویم و به وظایف عملی ای که همه ما و بالخصوص شما رفقای رزمنده در قبال آن، بر عهده داریم بپردازیم.

رفقا!

اپورتونیسیم در یورش ←

های پیاپی و متعددی به جنبش کمونیستی جوان ایران و دستاوردهای معدود آن در تئوری، و تاکتیک و تشکیلات، آنچنان با فراغت بال عمل کرده است که گوئی گرگی است که کله گوسفندان بی شبان را می خورد. احکام روزیونیستی، سیاستهای خرده بورژوازی و تاکتیک های آشکارا اپورتونیستی آنچنان با اطمینان خاطر در سطح جنبش کارگری و کمونیستی طرح و تبلیغ میشوند که گوئی خیانت به پرولتاریا را کفیری نیست. این سکوت برده وار، این بی تفاوتی ملهم از علقه های خرده بورژوازی سازمانی، این کوته اندیشی و ساده لوحی - که از فقدان درک عمیق از وظایفی که تاریخ انقلاب سوسیالیستی جهانی بر عهده این نسل از کمونیستهای ایران نهاده است، نشات میگیرد - و این آماتوربسم در مبارزه ایدئولوژیک، دیگر باید که در هم شکسته شود. اپورتونیسم دیگر نمیتواند و نباید که بی تاوان و بی کفیر بماند دیگر نمیتوان و نباید اجازه داد که هر "تازه توده ای" بی هراس از مشقت محکم لنینیستها بر دهانش، بی هراس از رسوائی ابدی در نزد پرولتاریای انقلابی، دست در اتیان تئوری و تاکتیک بورژوازی کند و هر آنچه میخواهد بیرون کشد و بخورد پرولتاریا دهد. اگر لنین و بلشویکها تائیه ای به پلخائف ها و کاتونسکی ها فرصت دادند، اگر ذره ای بر اینان صبر کردند، ما نیز مجازیم که در مقابل مقلدان و رهروان امروزی شان مدارا و مماشات کنیم.

رفقا!

اگر یک لحظه بیاندیشید که انقلابی با این وسعت هر روز رخ نمیدهد، اگر بیاندیشید که تاریخ تا ابد بما فرصت نمیدهد، اگر بیاندیشید که پرولتاریای ایران در تمامی طول تاریخ مبارزات خود اینچنین به ایجاد حزب طبقاتی خویش نزدیک نبوده است و اگر

بیاندیشید که نقشی که پرولتاریای روسیه در اوایل قرن حاضر بر عهده داشت اینک بر شانه های پرولتاریای ایران سنگینی میکند، آنگاه در خواهید یافت که فاصله جنبش کمونیستی ما تا بلشویسم با چه سرعتی و در چه مدت کوتاهی می باید طی شود، در خواهید یافت که معنا و ارزش واقعی کوچکترین دستاوردها و سنگرهای پرولتری کدامند، در خواهید یافت که کوچکترین مماشات با اپورتونیسم با چه عقب نشینی عظیم تاریخی ای در مقابل بورژوازی مترادف است، و بالاخره در خواهید یافت که حرکت قاطعانه شما، به مثابه انسانهایی معین در یک مقطع معین تاریخ جنبش کمونیستی ما، تا چه حد میتواند مبرم و تعیین کننده باشد. جریان مارکسیسم انقلابی در کشور ما، به مثابه یک کلیت، بی شک مسئولیت خطیری در مقابل یورش جدید اپورتونیسم و سلطه آن بر سازمان رزمندگان بر عهده دارد. اما در این میان وظیفه شما رفقایی که تا به امروز کوشیده اید تا از درون تشکیلات رزمندگان برای سوسیالیسم بجنگید، به مراتب خطیرتر است، زیرا اولاً این تشکیلات شما است که امروز مستقیماً مورد هجوم قرار گرفته است و ثانیاً، هر مبارزه ای با اپورتونیسم رزمندگان که از خارج این سازمان صورت پذیرد، بی آنکه بتواند بر حرکت شما پویندگان راه مارکسیسم انقلابی در درون این سازمان متکی گردد و بی آنکه بتواند پیشروی شما را، به مثابه نیروی تحول بخش در درون سازمان رزمندگان تسهیل و تسریع نماید، ناگزیر از مواجهه با موانع و اشکالات بسیار خواهد بود.

اما شما چگونه می توانید از عهده مسئولیت خطیر امروز خود بر آئید؟ به اعتقاد ما شرط اول و تعیین کننده آنست که مبارزه با اپورتونیسم مسلط بر سازمان خود را با سرعت و قاطعیت از

محدوده "سازمان" بیرون کشیده و علناً در سطح جنبش کمونیستی طرح کنید، این اولین و مهمترین قدم در راه طرد اپورتونیسم از سازمان رزمندگان است. فراموش نکنیم که مقابله مارکسیسم با اپورتونیسم یک امر "خانگی" و "درون سازمانی" نیست، اپورتونیسم کنونی مسلط بر رزمندگان امری نیست که بتواند در محدوده "چهار دیواری اختیاری" تشکیلات رزمندگان و بر مبنای موازین و ضوابط انتشارات و مباحثات درون سازمانی حل و فصل شود. هر تلاش در جهت محصور کردن این مبارزه در چهارچوب تشکیلاتی رزمندگان خود تلاشی اپورتونیستی است، تلاشی است برای جدا نگاهداشتن مارکسیسم انقلابی در درون رزمندگان از بستر عمومی آن در سطح کل جنبش کمونیستی. آیا آنان که امروز مشی اپورتونیستی را در درون سازمان رزمندگان نمایندگی می کنند خود بر خارج سازمان، بر رویونیسم و اپورتونیسم، از برنشتین تا کیانوری تکیه زده اند؟ آیا اینان امروز در انزوا از "قذائی اکثریت" و در تحلیل نهائی جدا از بستر عمومی جریان شوینیسم بورژوازی در سطح جامعه، به مارکسیسم انقلابی یورش آورده اند؟ اگر نه، مارکسیسم انقلابی در درون رزمندگان نیز نباید قالب و ظاهر یک جنگ خانگی را بپذیرد، علنی کردن مبارزه ایدئولوژیک درون رزمندگان یک خواست بر حق پرولتاریا است.

مبارزه ایدئولوژیک را علنی کنید تا بتوانید آگاهانه و فعالانه و آشکارا بر تمامی دستاوردهای جنبش کمونیستی در مبارزه با اپورتونیسم، اعم از درون سازمانی و برون سازمانی، تکیه کنید. مبارزه ایدئولوژیک را علنی کنید تا پرولتاریا بتواند آنان را که "رزمندگان" را برای تبدیل او به عمله و اگره استثمار، ستم و جنگ بورژوازی میخواهند، از آنان که رزمندگان و هر سازمان م. ل

دیگر را ابزار حرکت او بسوی سوسیالیسم میدانند تمیز دهد. مبارزه ایدئولوژیک را علنی کنید تا جنبش واقعی کمونیستی بتواند از تمامی جهات شما را در یورش به اپورتونیسم و طرد آن از سازمان رزمندگان یاری رساند. اینجا شما باید مفهوم واقعی "تعهد به تشکیلات" را برای پرولتاریا معنی کنید. آیا باید "حرمت" تشکیلات را، حتی آنجا که بورژوازی نام آن، ارگان آن و اعتبار آن را بیازی گرفته است حفظ کنیم، یا برای حفظ نام، ارگان و اعتبار آن برای پرولتاریا، بورژوازی را، حتی آنجا که در تشکیلات ما ظهور کرده است رسوا سازیم؟

پرولتاریا بی شک هرگونه "آبروداری سازمانی" و تلاش در "رفع و رجوع" مسائل بطرق ریش سفیدانه در درون تشکیلات را از جانب شما تسلیم به اپورتونیسم تشکیلاتی، که سلاح همیشگی بورژوازی است، خواهد نامید و دلائل شکست محتومشان را، در اینصورت، در همین امر و فقط در همین امر جستجو خواهد کرد. امروز خواست محدود ماندن مبارزه مارکسیسم و اپورتونیسم در رزمندگان به درون رزمندگان چیزی جز اپورتونیسم تشکیلاتی نیست: اپورتونیسمی که زائده همیشگی و ضامن بقای اپورتونیسم سیاسی است. مبارزه با اپورتونیسم سیاسی و در کنار مصالحه با اپورتونیسم تشکیلاتی، راهی جز به شکست نمی برد. "تعهدات تشکیلاتی"، آنجا که معنائی جز دو شقه کردن مارکسیسم انقلابی "درون و بیرون سازمان" ندارد، مقوله ای ضد مارکسیستی است، و شرایط ویژه امروز شما این فرصت را نیز بدست داده است تا این تلقی خرده بورژوازی از "تعهد تشکیلاتی" را کنار افکنیم و محتوای واقعی آن، یعنی سکتاریسم را، دقیقاً در مقطعی که جریان اپورتونیستی شدیداً محتاج اتکاء به آن است، ←

به حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست پیوندید!

رفقا!

بر خورد با اپورتونیسیم مسلط بر سازمان رزمندگان باید به سرعت و قاطعیت صورت پذیرد، چرا که بهمان درجه که رشد آفت اپورتونیسیم در سازمان رزمندگان، به شما در امر مبارزه با آن نقشی حساس میبخشد، بهمان درجه نیز مسامحه "و سیاست گام به گام" از جانب شما، از طرف پرولتاریا با قاطعیت تمام محکوم خواهد شد در شرایطی که ضد انقلاب بورژوا امپریالیستی میروند تا صفوف خود را فشرده سازد، در شرایطی که در غیاب یک جنبش منسجم م. ل. متکی بر مشی تاکتیکی لنینی و سیاست واحد تبلیغاتی کمونیستی، بحران اقتصادی و سیاسی میروند تا توده های وسیع کارگر و زحمتکش را به استقبال از "آلترناتیوی" سوق دهد که خود دو سال قبل در سیر مبارزه برای دموکراتیسم پرولتاری، با بختیار به زباله دانش افکنده بودند، در شرایطی که اوضاع عینی جامعه زمینه را برای پر بارترین آموزشهای انقلابی پرولتاریا فراهم ساخته است، و بالاخره در شرایطی که دو راهی "یا تمام شکست یا تمام پیروزی" بیش از پیش و سرعت در پیشروی صفوف پرولتاریای انقلابی گسترده میشود، هیچکس، نه پرولتاریا، نه تاریخ و نه سوسیالیسم فرصت آنرا ندارد و نمیدهد که "بحران رزمندگان" با هدف "تغییر" رزمندگان از طریق دیپلماسی درونی، میانجیگریها، ریش سفیدی و چانه زدن حل و فصل شود - جز اینکه به نفع اپورتونیسیم چنین شود - باید با یک ضربت و برای اولین بار در تاریخ جنبش کمونیستی ما با قاطعیت، رزمندگان را از چنگال رویزونیسم و اپورتونیسیم بیرون کشید یا این تصمیم را بگیرد و یا هرگز فرصت نخواهید یافت که تصمیمی تعیین کننده بگیرید

رفقا!

با اپورتونیسیم معامله و مصالحه نکنید!

اجازه ندهید که اپورتونیسیم مسلط بر سازمان تان قدم به قدم در لفظ و به شیوه ای تلویحی از مواضع خود "دست بکشند" و دوباره به لباس "چپ" در آید در این صورت این شما نیستید که پیروز شده اید، بلکه به عکس، این اپورتونیسیم است که با توسل به سیاست گام به گام شما را در خود تحلیل برده و به سازش کشیده است. بیاد بیاورید که "اکثریتی های امروز" نیز در سیر حرکت مداوم و بی تزلزل خویش بسوی حزب توده، هر چند گاه برای آرام نگاهداشتن توده های سازمانی خود، "قاطعانه" در لفظ با این حزب مرز بندی میگردند و چه محق بودند توده ای ها وقتی مینوشتند "ما نمیدانیم چرا هر قدر سازمان چریکهای فدائی خلق به ما نزدیکتر میشوند بیشتر بما فحش میدهند" انحراف را ذره ذره به جنبش کمونیستی تزریق کردن و با بلند شدن فریاد پرولتاریا فقط از بابت آخرین ذره پوزش طلبیدن و "صلح کردن" یک تخصص و عادت اپورتونیستهای ما شده است. راه را خود ما، با مماشات، بر این شارلاتانیسم گشوده ایم و امروز نیز فقط خود ما، و با قاطعیت، میتوانیم آن را سد کنیم بیاید هر که را که میخواهد حرفش را پس بگیرد و عوض کند ناچار کنیم علنا و در پیشگاه جنبش کارگری و کمونیستی چنین کند آنانکه مدعی تصحیح مشی انحرافی خویش اند، باید پیشروی پرولتاریای انقلابی اشتباه خویش را بپذیرند، علل و موقعیتی را که این اشتباه زائیده آنست تحلیل کنند، و وسائل و شیوه های رفع این اشتباه را توضیح و ارائه دهند این اساس انتقاد از خود لنینی است که جنبش کمونیستی تا کنون حتی در یک مورد، در سراسر این سیر پر نوسان، بر احدی واجب نشمرده و تحمیل نکرده است. رفقا، بیاید قاطعانه راه را بر بند بازیها و شعبده بازیهای حقیری که دو سال است جنبش کمونیستی ما را اسیر و مضحکه خویش ساخته است و از تثبیت حتی یک دستاورد، یک سنت و یک درک بنیادی تئوریک و تاکتیکی محروم

رفقا

نموده است، ببندیم، و مطمئن باشیم که با فشاری بر این مساله، هیچ چیز جز آخرین شائبه های خرده بورژوائی خود نداریم که از دست بدهیم

تنها مبارزه قاطع و علنی بر علیه اپورتونیسیم حاکم بر سازمان رزمندگان میتواند این تشکیلات را در خدمت پرولتاریا قرار دهد هر لحظه تعلل در رویارویی آشکار با اپورتونیسیم، هر ثانیه مدارا با آن از هراس از کف رفتن "حرمت، اعتبار و یکپارچگی" تشکیلات، ثمری جز فرصت دادن به جریان اپورتونیستی مسلط برای منزوی کردن مارکسیسم انقلابی در درون رزمندگان، گسسته کردن صفوف آن، تحلیل بردن آن و دست آخر بیرون راندن آن از سازمان به صورت افراد و آحاد پراکنده "اخراجی" و یا "اقلیت انشعابی" و غیره نخواهد داشت. حال آنکه سرعت عمل و اتکاء آشکار و علنی شما بر جنبش واقعا کمونیستی و اعلان جنگ علنی شما به اپورتونیسیم، دورنمای طرد آن را از سازمان ملموس تر و محتمل تر میسازد اگر میپذیرید که سازمان رزمندگان میباید برای پرولتاریای انقلابی حفظ گردد، آنگاه لازم است که به پرولتاریا و جنبش واقعا کمونیستی آشکارا اعلام کنید که مقاومت متشکل در درون سازمان در مقابل اپورتونیسیم حاکم بر آن وجود دارد و باید تقویت شود

رفقا!

دو ماه از جنگ ایران و عراق و به همراه آن دو ماه از سکوت سنگین شما در قبال موضع سوسیال شوینیستی سازمانتان میگذرد دو ماه سکوت در دورانی که در هر روز آن پرولتاریا سالها عمر میکند، می آموزد و یا بد آموزی میکند دو ماه سکوت شما و تبلیغ اپورتونیسیم بنام شما، شما موظفید، اگر خود را شایسته نام مارکسیست

میدانید، آشکارا و با صدای بلند به پرولتاریای انقلابی توضیح دهید که در مقابل "رزمندگان رویزونیست و اپورتونیست" از کدام رزمندگان دفاع میکنید روشن کنید که در مقابل آن "رزمندگانی" که پرولتاریا را در حساس ترین شرایط به دفاع از موجودیت جمهوری اسلامی ضد کارگری و همسوئی با آن فرا میخواند، شما چگونه کوشیده اید و میکوشید که "رزمندگان آزادی طبقه کارگر" باشید آیا سکوت دو ماهه شما گواه تلاش شما در گرد آوری قوا است؟ امیدواریم که چنین باشد و در این صورت شما را به سرعت بخشیدن به تلاش خود فرا میخوانیم اما اگر چنین نباشد به ازاء هر ساعت که شما بر این فاجعه صبر می کنید، به ازاء هر خام خیالی که در باره "ارشاد اپورتونیست از مجاری متعارف" بخود راه می دهید، به ازاء هر دقیقه که پرولتاریای انقلابی و جنبش کمونیستی را از دخالت مستقیم به نفع شما در مبارزه "درون سازمانی تان" محروم می سازید، در واقع چندین گام نه فقط خود، بلکه پرولتاریای ایران را در مبارزه برای حزب، دموکراسی و سوسیالیسم به عقب می رانید در لحظات تعیین کننده گرفت. امروز تصمیم با شماست، اما هم امروز و هم در هر لحظه از امروز تا کمونیسم، قاضی نهائی شما و تصمیمات امروزتان، پرولتاریای سوسیالیست خواهد بود. پرولتاریای انقلابی، با طرد جریان اپورتونیستی اکثریت از صفوف خود، حجت را تمام کرده است و تجربه فدائی اکثریت دیگر تنها می تواند به صورت یک مضحکه تکرار شود

منصور حکمت

آذر ۱۳۵۹

در ستایش سکوت "چپ" و بحث سناریوی سیاه

بحث سناریوی سیاه و سفید و طرح مساله امکان لب‌نانیزه شدن و یوگسلاویزه شدن شرایط در ایران عکس العمل بسیار وسیع و گسترده ای را برانگیخت. شماره های اخیر انترناسیونال با تیراژ یازده هزار در خارج کشور توزیع شد خیلی از مردم به اصطلاح "عادی" (یعنی کل جمعیت منهای فعالین گروه های سیاسی) از این بحث شدیداً استقبال کردند و در موارد زیادی حزب و نویسندگان آن مطالب را مورد حمایت و محبت قرار داده اند زبان و بیان این اظهار نظرها شیوا، ساده و روشن است. میگویند درست میگویند، نگرانی تان بجاست، باید مانع این وضع شد میگویند رژیم و جریانات اسلامی و ملیون را درست شناخته اید، فضا را درست تشخیص داده اید، مجاهد را بحق افشاء کرده اید میگویند مگر شما کمونیستها کاری بکنید

ما موسسه آمارگیری نداریم، مردم در داخل ایران امکان بیان تمایلات و نظراتشان را ندارند اما گزارشات متعددی که از برخورد مثبت "مردم عادی" به این بحث و سیاست حزب کمونیست کارگری بدست ما رسیده و هنوز میرسد به اندازه کافی گویا است. پتانسیل جدی این بحث و ملموس بودنش برای مردم، و توجهی که این میحث برانگیخت، حتی از نظر جریانات "چپ" هم دور نماند و اینها هم جملگی اظهار نظر کردند، و کاش نمیکردند در مقاله "سناریوی سفید، سناریوی سیاه" در نفس اینکه این چپ ظرفیت درک این مباحث و تشخیص خصوصیات این دوره را داشته باشد اظهار تردید کرده بودم بعد از شنیدن آنچه گفتند، فکر میکنم آن ارزیابی بیش از حد سخاوتمندانه

بود. جدی ترین روش در قبال این برخوردها، جدی نگرفتن آنهاست. بعضی نمونه ها را مرور کنیم.

از آقایان سرداران شروع کنیم منظور البته جنبش و سپس حکومت کسبه و پیشه وران و درویش در هزار سال قبل نیست، منظور اتحادیه کمونیستهای ایران است که با عکس خمینی و میرزا کوچک خان وارد انقلاب ۵۷ شد و بعنوان پسقراول جناح رئیس جمهور منتخب از آن خارج شد بدلائل مختلف و از جمله بدلیل حشر و نشرشان با انجمن هواداران راه درخشان پرو، اینها تصور میکنند متخصص و صاحب سرقفلی هر نوع جنگ و مبارزه مسلحانه شده اند هر جا کسی اسم جنگ و اسلحه بیاورد، یا اگر حتی آگروز موتور سیکلتی صدا کند و یا کسی پاکت میوه ای را بترکاند، اینها فکر میکنند باید فوراً سبز شوند و در مدح جنگ و اسلحه یکبار دیگر داد سخن بدهند. در پاسخ به بحث سناریوی سیاه، همانطور که انتظار میرفت اینها ما را به این متهم میکنند که میخواهیم خلق را از جنگ انقلابی علیه امپریالیسم باز داریم. میفرمایند رهایی خلق بدون آتش و خون بدست نمیايد خلق دلیلی ندارد از جنگ داخلی بترسد، برعکس باید "سختی ها و خونریزی های جنگ انقلابی را بجان خرید". "مردم ما" چیزی جز زنجیرهای بردگی شان ندارند که از دست بدهند.

چنین ذهنیاتی را فقط میشود با افسوس بدرقه کرد مطمئناً پیشرفت علم پزشکی دیر یا زود درمانی برای این مشکلات پیدا خواهد کرد در این فاصله فقط برای "مردم عادی" ای که با این

انقلابیون خلق محشورند آرزوی صبر جمیل میکنم. بنظر من حتی اگر هوش ارثی باشد، سفاقت دیگر قطعاً اکتسابی است. این نظرات و این انقلابیون محصول نوعی جامعه و نوعی انقیاداند اینها فرزندان سیاسی جناب دکتر مصدق اند که به این روز افتاده اند اینها محصولات اختناق آریامهری و بعد اسلامی اند اگر از ابتدا روزنه ای برای بیان حرفشان که جز اقتصاد خودکفا و تعطیلی اعیاد ملی و سلام و علیک گرم تر با روستائیان چیزی نیست، داشتند، الان لایق ترهایشان نماینده های بی آزار یک فراکسیون اقلیت ته مجلس بودند و اعصاب خودشان و کمونیستها و کارگران ایران و البته مردم مهمان نواز پرو را هم خرد نمیکردند و متاسفانه درست به دلیل اصل اکتسابی بودن سفاقت، هر "خلق"ی هم، هر قدر روشن بین، اگر تعداد کافی از این آدمها به مدت کافی بجانش بیافتند، میتواند به کام "آتش و خون" کشیده شود. باید با این ذهنیات مقابله کرد انقلاب کارگری، با همه خشونت که طبقه حاکم به آن تحمیل میکند، با سناریوی خونریزی و جنگ داخلی ماجراجویان سیاسی فرق میکند. اگر کسی بین قیام کارگری، با کشتارها و گورهای جمعی و پاکسازی های قومی و قحطی و مرگ و کوچ و اپیدمی وبا فرق نمی بیند، اگر کسی میتواند رویش را به مردم بکند و بگوید برای رهایی باید از این مسیر دوم عبور کنند، یا سفیه است و یا ریگی به کفش دارد. اینها مردم را از انقلاب کارگری و از کمونیستها میترسانند.

روی پله بعدی نردبان خرد، راه کارگر نشسته است. اینها معمولاً جریان متین و مردم دار و سنجیده ای هستند. اگر کسی مزاحم آقای منتظری بشود، اینها پیام محکومیت میدهند. اگر شاعر وطن پرست و زن ستیزی فوت کند، تسلیت میگویند، اسمشان را در لیست اتحاد عمل با جماعات مختلف میشود پیدا

کرد و غیره و غیره در واقع در عالم سیاست تقریباً بجز ما تا بحال به کسی فحش نداده اند اما عکس العمل اینها به بحث سناریوی سیاه و سفید حتی در قیاس با سطح برخورد تاکنونی شان به ما، سطحی، پوک و بی نزاکت بود علت مساله را نمیتوان در صرف تازه کار بودن و جویای نام بودن نویسنده مطلب جستجو کرد. بهر حال هر سردبیری، هر قدر هم سرش گرم جلب انشعابی های غروب دیروز به اتحاد عمل با تتمه سازمان باشد، آنقدر وقت میکند که ببیند چه چیز دارند بنامش چاپ میکنند مشکل اینها چیز دیگری است. مقاله را که دقیق میخوانید ببینید در واقع نوعی دعوت است، به شیوه دون کارلئونه از فلاسفه سیسیل، برای جلب ما به اتحاد چپ کارگری. به ما پرخاش و درشتی میکنند که از "برج عاج" خود پائین بیائیم و بجای "وحدت با بورژوازی" در کنار آنها در اتحاد چپ کارگری به "عملگی" (لغت آنهاست) برای سازمان دادن پایه اجتماعی چپ بپردازیم. اگر چنین نکنیم، به زعم نویسنده آن سطور، خود از بانیان و ارکان سناریوی سیاه در جامعه و مستحق همه دشنام های لیست شده محسوب میشویم. این برخورد از قماش سیلی ای است که در وسترنهای قدیمی هالیوود زن اول فیلم گوشه طویل به گوش قهرمان داستان (معمولاً جان وین) می زند و با همین کار گاوچران بیچاره را شیفته خود می کند. اما راه کارگر و اتحاد چپ کارگری از خود هر برداشتی داشته باشند، ما بهر حال جان وین نیستیم. این عشو به بیش از حد شتری است. ما از کسانی که بی هیچ دلیل و مجوزی به ما دشنام میدهند دور میشویم. ما از کسانی که درباره ما دروغ میگویند، افترا میزنند و نشر اکاذیب میکنند فاصله میگیریم. احترام ما به کسانی که در مقابل بحث سیاسی هوجبگیری میکنند، خود را به نفهمی میزنند و در عالم کوچک و حاشیه ای خودشان مانور میدهند ←

تفاوت جنگ در افغانستان با جنگ اول عراق، جنگ خلیج، از جلسه "با منصور حکمت در پالتاک"، ۱۲ دسامبر ۲۰۰۱

سوال کیا ۴:

کردیم، استفاده از حمله عراق به کوبت برای پیش بردن یک سیاست بر متن فروپاشی شوروی بود. افغانستان تحت یک عده تاجر مواد مخدر و آدمکش اسلامی بود و جامعه ای نبود که در آن تولید وجود داشته باشد

در مورد عراق، ما از کشوری حرف میزنیم که مدارس آن باز اند، بیمارستان کار میکند و تولید اجتماعی در آن جریان داشت. به هر حال اگر بخواهیم در جزئیات وارد مساله بشویم، باید به اوضاع بین المللی، تفاوت ماهیت جامعه عراق با افغانستان و انگیزه های حمله آمریکا به این دو کشور بشویم. این دو شبیه همدیگر نبودند ما بمباران افغانستان

توسط آمریکا را محکوم کردیم، ولی اعلام جنگ آمریکا علیه طالبان را محکوم نکردیم. در حالی که چپ های اسلامی و چپ های طالبانی، محکوم کردند اگر آن موقع آمریکا به عراق اعلان جنگ کرده بود، محکوم نمی کردیم. اگر آمریکا میگفت که نیروی زمینی را وارد عراق میکنم تا رژیم صدام حسین را ساقط کنم و رژیم پارلمانی سر کار بیاوریم، ما محکوم نمی کردیم. فرق این بود که آمریکا ظاهراً میخواست کوبت را به شیوخ برگرداند، اما در این رابطه بغداد را بمباران کرد. ■

در ده یازده سال پیش وقتی آمریکا به عراق حمله کرد، موضع حزب کمونیست کارگری علیه آمریکا بود، و حمله آمریکا را محکوم کرد. حتی صدام حسین به اردوگاه خود شما و کومه له حمله کرد و مردم حلبچه را بمباران کرد، اما ۱۱ سال بعد، حزب کمونیست کارگری حمله آمریکا به افغانستان را محکوم نکرد و گفت طالبان باید برود. سوالم این است: فرق این دو جریان چه بود؟ فرق حکومت صدام حسین و طالبان چه بود که این تفاوت در سیاست شما را توجیه میکند؟ با تشکر.

منصور حکمت:

تاریخها و فاکتورهای پتان قدری اشتباه بودند. حمله به اردوگاه ما خیلی قبل تر از جنگ خلیج بود. در رابطه با جنگ آمریکا با عراق، جنگ خلیج، اسناد زیادی چاپ شده اند و من دعوت میکنم که شما آنها را بخوانید. فاکتورهای متعددی هستند که بین حمله آمریکا به عراق و حمله به افغانستان فرق میگذارد. اگر یادتان باشد ما حمله عراق به کوبت، به عنوان حمله یک دولت مترجع به دولت مترجع دیگر، را محکوم نکردیم. آنچه را که محکوم

سوسیالیست را باید طلا گرفت. بنظر من هم ارجح این است که نوشته آدم نامفهوم و به موضوع بی ربط باشد تا افترا آمیز و خصمانه ظاهراً، اگر درست فهمیده باشم (شما هم میتوانید امتحان کنید) آوتیس نگرانی خاصی از "سناریوی سیاه" ندارد چون اولاً سرمایه داری بهر حال بی بحران که نمیشود و ثانیاً، انقلاب کارگری هم از قرار خود چیزی جز از بین بردن شیرازه جامعه موجود نیست. خوبست این را هرچه زودتر به مردم موستار، ساریوو و کابل هم خبر بدهیم تا لاقلاً خیالشان راحت شود و بیهوده به سرنوشت شان لعنت نفرستند. شاید آنچه بر آنها میگذرد یک بحران سرمایه داری و یا شاید حتی یک انقلاب کارگری است، کسی چه میداند علاوه بر این، آوتیس از لای زره نفوذ ناپذیر تئوری اطمینان میدهد که جای نگرانی نیست چون در ایران مبارزه طبقاتی و طبقات هست، به این میگویند بحث علمی، چون راه محک زدن و رد و قبول تئوری را باز میگذارد. با تشکر از ایشان قرار شده هیاتی از کادرهای حزب که سابقه طولانی در سازماندهی جنگ مسلحانه در کردستان دارند و ترس نمیشناسند به بوسنیا بفرستیم تا این را چک کنند. اگر آمدند و گفتند در یوگسلاوی طبقات نبوده، ما تر آوتیس را قبول میکنیم و دسته جمعی به کارگر سوسیالیست و از این طریق به اتحاد چپ کارگری میپیوندیم. میبینید که هر کاری راه دارد.

پائین میاید این شلنگ تخته ها مشمئز کننده است. جریانی که این زبان سخن گفتنش با مارکسیستهاست و آن با آخوندها، جریانی پوشالی و بی ارزش است. تاریخ مصرف این خط براستی سرآمده است. همینجا باید یادی هم از مقاله دوست قدیمی، آقای عمر ایلخانی زاده سردبیر نشریه جهان امروز (نشریه سراسری کومه له) بکنم. ایشان ما را سناریو پردازهای ذهنیگرایی خوانده است که میخواهند با سلطنت طلبها دولت سکولار تشکیل بدهند. بعضی از این دوستان ظاهراً از جدایی ما چنان آزردگی شخصی پیدا کرده اند که به خود این جواز اخلاقی را داده اند که راجع به ما هر دروغ شاخدار و هر چرندی بگویند و به هر تحریک غیر سیاسی دست بزنند. اما با اینحال از من، بعد از بیش از یک و نیم دهه آشنایی و ارادت از نزدیک به این دوست عزیز، بپذیرید که نباید این اتهام را از شخص ایشان بدل گرفت. صرفنظر از اینکه قلمرو اظهار نظر سیاسی قلمرو جدیدی از فعالیت برای ایشان است، نظراتشان هرگز از عمق دلشان برنخاسته و نباید بدل هم گرفته شود. کمتر موضعگیری ایشان است که نتوان با پنج دقیقه توضیح رفیقانه تا صد و هشتاد درجه تصحیح کرد. اینجا فقط میگویم که بهتر است کسی که در خانه شیشه ای زندگی میکند سنگ پرانی را کنار بگذارد. نمیخواهد نگران وحدت ما و سلطنت طلبها باشید. اگر آقای ایلخانی زاده تخصص نویافته ای در کشف سازش دارد، توصیه میکنم فکری بحال سازمانش بکند که تعداد موثلفین و دوستان ناباب دولتی و غیر دولتی اش در منطقه از حد شمارش خارج شده و در عوض "لبه تیز" سازش ناپذیری انقلابی اش را فقط کمونیستهای کردستان دیده اند.

منصور حکمت

اولین بار در آذر ۱۳۷۴، دسامبر ۱۹۹۵،

منتشر شد

در مقایسه با آنچه بالایی ها گفته اند، نوشته آوتیس از نشریه کارگر